

قصیده تائیه دعبل خزاعی

جناب رضي الدين على بن يوسف بن مطهر حلی در کتاب «العدد القویة لدفع المخاوف اليومية» صفحات ۲۸۲ تا ۲۸۴ درباره شعر دعبل نوشته است:

ذَكَرَ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ رَجَالِهِ قَالَ لَمَّا جَلَسَ الرِّضَاعُ فِي الْخَلْعِ بِوَلَايَةِ الْعَهْدِ قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ الْخُطْبَاءُ وَالشُّعْرَاءُ وَخَفَقَتْ لَهُ الْأَلْوِيَّةُ عَلَى رَأْسِهِ فَذَكَرَ بَعْضُ مَنْ كَانَ حَاضِرَ بِحَضْرَةِ الرِّضَاعِ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَنَظَرُ إِلَيَّ وَ أَنَا مُسْتَبْشِرٌ لِمَا جَرَى فَأَوْمَى إِلَيَّ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ لِي مِنْ غَيْرٍ أَنْ يَسْمَعَهُ غَيْرِي لَا تَشْغَلْ قَلْبَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ وَلَا تَسْرُرْ [تَسْتَبْشِرُ فَإِنَّهُ شَيْءٌ لَا يَتِمُّ - وَ كَانَ فِي مَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الشُّعْرَاءِ دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيُّ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ إِنِّي قَدْ قُلْتُ قَصِيدَةً وَ جَعَلْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَنْشُدَهَا عَلَى أَحَدٍ قَبْلَكَ فَأَمَرَ بِالْجُلُوسِ حَتَّى خَفَّ مَجْلِسُهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ هَاتِ فَأَنْشُدَهُ قَصِيدَتَهُ الَّتِي قَالَهَا مَدَارِسُ آيَاتٍ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهَا. فَلَمَّا فَرَغَ قَامَ الرِّضَاعُ فَدَخَلَ إِلَى حُجْرَتِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِ خَادِمًا بِخِرْقَةٍ خَزَّ فِيهَا سِتْمَانَةُ دِينَارٍ وَ قَالَ لِخَادِمِهِ قُلْ لَهُ اسْتَعِنْ بِهَا عَلَى سَفَرِكَ وَ اعْذُرْنَا. فَقَالَ لَهُ دِعْبِلُ لَا وَاللَّهِ مَا هَذَا أَرَدْتُ وَ لَا لِهَذَا خَرَجْتُ وَ لَكِنْ قُلْ لَهُ يَكْسُونِي ثَوْبًا مِنْ أَثَوَابِكَ وَ رُدَّهَا عَلَيْهِ فَرَدَّهَا الرِّضَاعُ وَ بَعَثَ إِلَيْهِ مَعَهَا جُبَّةً مِنْ ثِيَابِهِ. فَخَرَجَ دِعْبِلُ حَتَّى وَرَدَ قَوْمٌ فَلَمَّا رَأَوْا الْجُبَّةَ مَعَهُ أَعْطَوْهُ بِهَا أَلْفَ دِينَارٍ فَأَبَى وَ قَالَ لَا أَخُذُ وَاللَّهِ ثُمَّ خَرَجَ مِنْ قَوْمٍ فَاتَّبَعُوهُ فَقَطَّعُوهَا عَلَيْهِ وَ أَخَذُوا الْجُبَّةَ فَرَجَعَ إِلَى قَوْمٍ فَكَلَّمَهُمْ فِيهَا فَقَالُوا لَيْسَ إِلَيْهَا سَبِيلٌ وَ لَكِنْ إِنْ شِئْتَ فَخُذْ أَلْفَ دِينَارٍ فَقَالَ لَهُمْ وَ خِرْقَةً مِنْهَا فَأَعْطَوْهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ خِرْقَةً مِنَ الْجُبَّةِ. قَالَ عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ رَزِينَ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءِ الْخَزَاعِيِّ قُلْتُ لِأَخِي دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ لِمَ بَدَأْتَ بِمَدَارِسِ آيَاتٍ فَقَالَ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ مَوْلَايَ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَ أَنْ أَنْشُدَ التَّشَبُّبَ فَأَنْشُدُهُ الْمَنَاقِبَ».

متن تنظیم شده زیر بر اساس مقارنه کتب «العدد القویة لدفع المخاوف اليومية» (العدد) و «کشف الغمة فی معرفة الأئمة» (کشف) و ترجمه و شرح قصیده دعبل از علامه مجلسی (مج) و ترجمه ابیات از ترجمه آقای زواره‌ای در شرح و ترجمه کشف الغمة می باشد. همچنین بعد از جدول کامل شعر، ترجمه و توضیح علامه مجلسی به همراه ابیاتی که ایشان آورده اند نیز تقدیم شده است که مخاطبین محترم می توانند از آن نیز استفاده کنند.

متن شعر دعبل

ش بیت	نسخه	مصرع اول	مصرع دوم
۱.	العدد، کشف، مج	تَجَاوَبْنَ بِالْأَرْزَانِ وَالزَّفَرَاتِ	نَوَائِحُ عُجْمِ اللَّفْظِ وَالنَّطَقَاتِ
		مرغان نوحه خوانی که لفظ و سخنان شان فهمیده نمی شود، جواب یکدیگر را گفتند و با ناله های سوزناک و آه های دردناک صدای خود را بلند کردند.	
۲.	العدد، کشف، مج	يُخْبِرْنَ بِالْأَنْفَاسِ عَنْ سِرِّ أَنْفُسٍ	أَسَارَى هَوَى مَاضٍ وَ آخِرِ آتٍ
		به نفس های پرسوز از حزنی که در اندرون جان ها پنهان است، خبر می دهند که آنها اسیران کوی محبت اند. بعضی رونده و بعضی دیگر آینده اند (یعنی اشکِ پیایی می ریزند)	
۳.	العدد، کشف، مج	فَأَسْعَدْنَ أَوْ أَسَعَفْنَ حَتَّى تَقْوَضَتْ	صُفُوفُ الدُّجَى بِالْفَجْرِ مُنْهَزِمَاتٍ
		مرغان نوحه خوان گاه به بالا و گاه به پایین پرواز می کنند تا وقتی که صف های شبِ تار با طلوع صبح متفرق شوند.	
۴.	العدد، کشف، مج	عَلَى الْعَرَصَاتِ الْخَالِيَاتِ مِنَ الْمَهَا	سَلَامٌ شَجَّ صَبٍّ عَلَى الْعَرَصَاتِ
		بر آن مکان های خالی از معشوق ها که در گذشته آنجا بودند سلام باد؛ سلامی اندوهناک بر آن مکان های خالی از معشوق ها.	
۵.	العدد، کشف، مج	فَعَهْدِي بِهَا خُضْرُ الْمَعَاهِدِ مَالُفًا	مِنْ الْعَطِرَاتِ الْبَيْضِ وَالْخَفَرَاتِ

		آن مکان‌های سبز و خرم را به خاطر دارم؛ چون آنجا به خاطر معشوق‌های خوش‌بو و سفیدرو و باحیا محل الفت بود.
۶.	العدد، کشف، مج	لَيَالِي يَعْدِينِ الْوِصَالَ عَلَى الْقَلَى وَيُعِدِّي تَدَانِينَا عَلَى الْعَزَبَاتِ
		شب‌هایی را به خاطر دارم که آن معشوقان وصال محبوب را بر دشمنی و هجران، و نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران جانبداری می‌کردند.
۷.	العدد، کشف، مج	وَإِذْ هُنَّ يَلْحَظْنَ الْعُيُونَ سَوَافِرًا وَيَسْتُرْنَ بِالْأَيْدِي عَلَى الْوَجَنَاتِ
		و گاهی ایشان بر دیده‌ها ظاهر می‌شوند و گاهی صورت‌های خود را با دست می‌پوشانند.
۸.	العدد، کشف، مج	وَإِذْ كُلُّ يَوْمٍ لِي بِلَحْظِي نَشْوَةٌ يَبِيتُ بِهَا قَلْبِي عَلَى نَشَوَاتِ
		در روزگاری که هر روز مشاهده جمال دلبران برای من نشاط‌آور بود و دل من شب‌های بی‌شماری در شادمانی به سر می‌برد.
۹.	العدد، کشف، مج	فَكَمْ حَسَرَاتٍ هَاجَهَا بِمَحْسَرٍ وُقُوفِي يَوْمَ الْجَمْعِ مِنْ عَرَفَاتِ
		پس ایستادن من در وادی محسر، در آن هنگام که همه در عرفات گرد آمده بودند، چه حسرت‌ها و اندوه‌هایی را برانگیخت (چون معشوق‌ها را در آنجا نمی‌بینم).
۱۰.	العدد، کشف، مج	أَلَمْ تَرِ لِلْآيَامِ مَا جَرَّ جَوْرُهَا عَلَى النَّاسِ مِنْ نَقْضٍ وَطُولِ شَتَاتِ
		آیا ندیدی روزگار چه ستمی بر مردم روا داشت؟ که پیاپی از آنها کاست و پراکندگی آنها را به درازا کشاند؟
۱۱.	العدد، کشف، مج	وَمِنْ دُولِ الْمُسْتَهْزِئِينَ وَ مَنْ غَدَا بِهِمْ طَالِبًا لِلنُّورِ فِي الظُّلُمَاتِ

		آیا ندیدی روزگار چه کرد که دولت خلفای ستمکار دین را به سخره گرفتند؟ و از گمراهی آن جماعت که به سبب پیروی از خلیفه‌های ناحق، نور هدایت را در تاریکی ضلالت، طلب کردند.
۱۲.	العدد، کشف، مج	فَكَيْفَ وَ مِنْ أَنِّي بِطَالِبٍ رُفَّةٍ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ
		پس بعد از نماز و روزه، چگونه و از کجا می توان طالب قرب و نزدیکی به خدا بود؟
۱۳.	العدد، کشف، مج	سَوَى حُبِّ أَبْنَاءِ النَّبِيِّ وَ رَهْطِهِ وَ بُغْضِ بَنِي الرَّزَقَاءِ وَ الْعِبَلَاتِ
		جز با دوستی اولاد پیامبر و گروه او و دشمنی با کبودچشمان و منسوبین به عبلات (یعنی بنی امیه)؟
۱۴.	العدد، کشف، مج	وَ هِنْدٍ وَ مَا أَدَّتْ سُمَيَّةٌ وَ ابْنُهَا أُولُو الْكُفْرِ فِي الْإِسْلَامِ وَ الْفَجَرَاتِ
		و جز دشمنی با هند (مادر معاویه) و دشمنی با آنچه سمیه و پسر او (زیاد)، که در زمان اسلام، کافر و فاجر بودند، انجام دادند.
۱۵.	العدد، کشف، مج	هُمْ نَقَضُوا عَهْدَ الْكِتَابِ وَ فَرَضَهُ وَ مُحْكَمَهُ بِالزُّورِ وَ الشُّبُهَاتِ
		آنها کسانی هستند که پیمان واجبی را که در قرآن و آیات محکم قرآنی آمده بود، با گفتن دروغ و بیان شبهات شکستند.
۱۶.	العدد، کشف، مج	وَ لَمْ تَكْ إِلَّا مِخْنَةً كَشَفَتْهُمْ بِدَعْوَى ضَلَالٍ مِنْ هُنَّ وَ هُنَاتِ
		و کار آنها چیزی جز امتحان الهی نبود که آنها را به دلیل پذیرفتن دعوت گمراهی از جماعتی بدکردار که خصلت‌های بد داشتند، رسوا کرد.
۱۷.	العدد، کشف، مج	تُرَاثٌ بِلَا قُرْبَى وَ مُلْكٌ بِلَا هُدًى وَ حُكْمٌ بِلَا شُورَى بَغَيْرِ هُدَاةٍ

		خلافت آنها میراثی است که بدون خویشاوندی از پیامبر، به ارث بردند، و سلطنتی بی‌هدایت و حکمی بی‌مشورت است که راهنمایان دین آن را نگفته‌اند.
۱۸.	العدد، کشف، مج	رَزَايَا أَرْتَنَا خُضْرَةَ الْأُفُقِ حُمْرَةً وَرَدَّتْ أَجَاجًا طَعْمَ كُلِّ فُرَاتٍ
		اینها مصیبتی است که در نگاه ما، سبزی افق آسمان را سرخ و در کام ما، مزه همه آب‌های شیرین را تلخ کرد.
۱۹.	العدد، کشف، مج	وَمَا سَهَّلَتْ تِلْكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ عَلَى النَّاسِ إِلَّا بَيْعَةَ الْفَلَتَاتِ
		و این مذهب که در میان آنهاست بر مردمان سهل و آسان نشد، مگر به بیعتی که بی‌تأمل انجام گرفت.
۲۰.	العدد، کشف، مج	وَمَا قِيلَ أَصْحَابُ السَّقِيفَةِ جَهْرَةً بِدَعْوَى تُرَاثٍ فِي الضَّلَالِ نَتَاتٍ
		گفتار اهل سقیفه بنی‌ساعده با آواز بلند، که به سبب گمراهی، میراث پیامبر را ادعا کردند، فایده‌ای نداشت.
۲۱.	العدد، کشف، مج	وَلَوْ قَلَّدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ أُمُورَهَا لَزِمَتْ بِمَأْمُونٍ عَنِ الْعَثَرَاتِ
		و اگر امور خلافت را به همان کسی می‌دادند که پیغمبر به وی وصیت کرده بود، از اینکه خطا و لغزشی از او سرزند، ایمن بودند.
۲۲.	العدد، کشف، مج	أَخِي خَاتِمِ الرُّسُلِ الْمُصَفَّى مِنَ الْقَذَى وَمُقْتَرِسِ الْأَبْطَالِ فِي الْغَمَرَاتِ
		او برادر آخرین پیامبران بود که از ناپاکی‌ها به دور و سرآمد پهلوانان در گرداب جنگ بود.
۲۳.	العدد، کشف، مج	فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْغَدِيرُ شَهِيدَهُ وَبَدْرٌ وَ أَحَدٌ شَامِخُ الْهَضَبَاتِ
		اگر آنها منکر خلافت و شجاعت او هستند، پس محل غدیر و بدر و واحد که دو کوه بلند دارد، گواه اوست.

۲۴.	العدد، کشف، مج	وَ آيٍ مِّنَ الْقُرْآنِ تُتْلَىٰ بِفَضْلِهِ	وَإِثَارُهُ بِالْقُوَّةِ فِي الْكُرْبَاتِ
		و آیاتی از قرآن که مردم آنها را می خوانند و دستگیری او از مساکین در شدت ها و تنگی ها بر فضیلت او دلالت دارند.	
۲۵.	العدد، کشف، مج	وَ عِزُّ خِلَالٍ أَفْرَدَتْهُ بِسَبْقِهَا [مج: وَ عِزُّ خِلَالٍ أَدْرَكَتْهُ بِسَبْقِهَا]	مَنَاقِبُ كَانَتْ مِنْهُ مُؤْتِنَاتِ
		عظمتی که آن حضرت به سبقت گرفتن بر دیگران، به واسطه چندین صفات پسندیده دریافت کرده بود، چنان بود که پیش از او کسی دیگر آن را در نیافته بود.	
۲۶.	العدد، کشف، مج	مَنَاقِبُ لَمْ تُدْرِكْ بِكَيْدٍ وَ لَمْ تُنَلِّ	بِشَيْءٍ سِوَىٰ حَدِّ الْقَنَا الذَّرَبَاتِ
		مناقبی که با مال و هیچ چیز دیگری، مگر به طعن نیزه تیز در راه خدا، نمی توان به آنها دست یافت.	
۲۷.	العدد، کشف، مج	نَجِيٍّ لِجِبْرِيلَ الْأَمِينِ وَ أَنْتُمْ	عُكُوفٌ عَلَى الْعُزَّىٰ مَعًا وَ مَنَاتِ
		وقتی که شما بر عَزَّى و مَنَات معتکف و مقیم بودید، او همراز جبرئیل امین بود.	
۲۸.	العدد،	وَ إِنِّي لَأَرْجُو غَاذِيًا بِبَوَارِكُمْ	مِنَ اللَّهِ أَوْ لَيَأْتِيَنَا بِسُوءِ بَيَاتِ
		و من [امیدوارم و] از خداوند می خواهم که صبحگاهان، یا شب هنگام، با یک یورش ناگهانی [و عذابی سخت]، شما را درهم کوبد و نابود سازد.	
۲۹.	کشف، مج	بَكَيْتُ لِرَسْمِ الدَّارِ مِنْ عَرَفَاتِ	وَ أَجْرِيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبْرَاتِ

	در عرفات، برای خانه ویران شده آل پیامبر گریستم و آب دیدگانم را جاری کردم.		
۳۰.	کشف، مج	وَبَانَ عُرَا صَبْرِي وَهَاجَتْ صَابِتِي	رُسُومُ دِيَارٍ قَدْ عَفَتْ وَعَرَاتٍ
		صبرم تمام شد و اشتیاق من به خاطر خانه‌هایی که اثر آنها محو شده و به بیابان تبدیل شده، به هیجان آمد.	
۳۱.	العدد، کشف، مج	مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ	وَمَنْزِلٌ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ
		خانه‌هایی که محل یادگیری و نزول آیات وحی بود، اکنون از تلاوت آیات خالی شده است.	
۳۲.	العدد، کشف، مج	لَا لِرَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي	وَبِالرُّكْنِ وَالتَّعْرِيفِ وَ الْجَمَرَاتِ
		منازل خیف در منا و خانه کعبه و عرفات و جمرات، برای آل رسول الله است.	
۳۳.	العدد، کشف، مج	دِيَارٌ لِعَبْدِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي	وَلِلَّسَيِّدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَوَاتِ
		آن خانه‌ها در خیف منا، برای عبدالله، پدر رسول خدا و برای آقای است که مردم را به نماز فرامی خواند (یعنی رسول خدا).	
۳۴.	العدد، کشف، مج	دِيَارُ عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ	وَ حَمْزَةَ وَ السَّجَّادِ ذِي الثَّنَاتِ
		آنها دیار علی و حسین و جعفر (برادر امام علی) و حمزه و سجاد است که بر اثر سجده، پینه‌ها دارد.	
۳۵.	کشف، مج	دِيَارٌ لِعَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضْلِ صُنُوهِ	نَجِيٍّ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ
		آنها دیار عبدالله بن عباس و فضل (برادر او) است که در خلوت، همراه رسول خدا بودند.	

۳۶.	کشف، مج،	وَسِبْطِي رَسُولَ اللَّهِ وَابْنِي وَصِيَّهِ	وَوَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَالْحَسَنَاتِ
		و دیار دو نوه رسول خدا و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و جمیع حسنات الهی است.	
۳۷.	العدد، کشف، مج	مَنَازِلُ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَلِلتَّقَى	وَلِلصَّوْمِ وَالتَّطَهِيرِ وَالْحَسَنَاتِ
		منازلی برای نماز، تقوا، روزه، پاکی و همه حسنات است.	
۳۸.	کشف، مج	مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدَى بِهِدَاهُمُ	وَتُؤْمِنُ مِنْهُمْ زَلَّةَ الْعَثَرَاتِ
		منزل‌های گروهی است که مردم به راهنمایی آنها هدایت می‌شوند و به خاطر آنها از لغزش ایمنی می‌یابند.	
۳۹.	مج	مَنَازِلُ جِبْرِيلَ الْأَمِينِ يَحُلُّهَا	مِنْ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالْبَرَكَاتِ
		این‌ها منزلگاه‌های جبرئیل امین است؛ [همان خانه‌هایی] که از سوی خدا با سلام و برکات فرود می‌آید.	
۴۰.	العدد، کشف، مج	مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ يَنْزِلُ بَيْنَهَا	عَلَى أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ فِي السُّورَاتِ
		[مج: منازل وحی الله معدن علمه]	[مج: سبیل رشاد واضح الظرفات]
		اینها منازل وحی خدا است که در میان آنها قرآن بر احمدی که نامش در نماز ذکر می‌شود، نازل می‌شد.	
۴۱.	کشف، مج	مَنَازِلُ لَا تَيِّمُ يَحُلُّ بِرَبْعِهَا	وَلَا ابْنُ صَهَّاءٍ فَاتِكَ الْحُرْمَاتِ
		ابوبکر که از قبیله تیم بود و عمر فرزند صهاک و هتک‌کننده حرمت‌ها نبود.	

۴۲.	کشف، مج	دِيَارٌ عَفَاها جَوْرٌ كُلُّ مُنَابِذٍ	وَلَمْ تَغْفُ لِلْأَيَّامِ وَ السَّنَوَاتِ
		خانه‌هایی که ستم دشمنان، نشان آنها را از بین برده است؛ ولی به‌راستی که با گذشت روزها و سالیان بسیار، هرگز نابود نشده است.	
۴۳.	العدد، کشف، مج	قِفَا نَسْأَلِ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا	مَتَى عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَالصَّلَوَاتِ
		بایستید تا سؤال کنیم از خانه‌ای که اهلش سبک و کم شده و مدتی است که اثری از نماز و روزه در آن نیست.	
۴۴.	العدد، کشف، مج	وَ أَيْنَ الْأُولَى شَطَطُ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى	أَفَانِينَ فِي الْأَطْرَافِ مُفْتَرِقَاتِ
		آن عزیزانی که دوری و غربت، آنان را همچون شاخه‌های درختان در اطراف پراکنده کرده، کجایند؟	
۴۵.	العدد، کشف، مج	هُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا اعْتَزَلُوا	وَهُمْ خَيْرُ سَادَاتٍ وَ خَيْرُ حُمَاةٍ
		زمانی که آنها بخواهند نسبت خود را بیان کنند، آنها اهل میراث پیغمبر(ص) هستند و ایشان بهترین سادات و بهترین حمایت‌کنندگانند.	
۴۶.	کشف، مج	إِذَا لَمْ تُنَاجِ اللَّهَ فِي صَلَوَاتِنَا	بِأَسْمَائِهِمْ لَمْ يَقْبَلِ الصَّلَوَاتِ
		هرگاه در نمازهای خود، خدا را به نام‌های آنان راز نگوئیم، خدا نمازهای ما را قبول نمی‌کند.	
۴۷.	العدد، کشف، مج	مَطَاعِيمٌ فِي الْإِقْتَارِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ	لَقَدْ شَرَّفُوا بِالْفَضْلِ وَ الْبَرَكَاتِ
		آنها در همه اقطار عالم و در همه صحنه‌ها، اطعام‌کننده هستند. به درستی که آنها با فضیلت‌ها و برکت‌های خود بر دیگران شرف	

		یافته اند.
وَمَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ وَ مُكَذِّبٌ	و مُضْطَغِنٌ ذُو إِحْنَةٍ وَ تِرَاتٍ	۴۸. العدد، کشف، مج
منکران حق اهل بیت، غاصب و دروغ گو و کینه دار و خشمگین هستند.		
إِذَا ذَكَرُوا قَتَلَى بِيَدٍ وَ خَيْرَ	وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَسْبَلُوا الْعِبْرَاتِ	۴۹. العدد، کشف، مج
هرگاه که کشتگان بدر و خیر و حنین را که به دست پیامبر و امام علی کشته شده اند یاد می کنند، اشک می ریزند.		
فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَ أَهْلَهُ	وَ هُمْ تَرَكُوا أَحْشَاءَهُمْ وَ غِرَاتِ	۵۰. العدد، کشف، مج
پس آنها چگونه می توانند، پیامبر و قوم او را دوست داشته باشند، درحالی که درون آنها از کینه به پیامبر پر شده است.		
لَقَدْ لَا يَنْوُهُ فِي الْمَقَالِ وَ أَضْمَرُوا	قُلُوبًا عَلَى الْأَحْقَادِ مُنْطَوِيَاتِ	۵۱. العدد، کشف، مج
به درستی که آنان، در گفتار، با او نرمی می کنند؛ ولی دشمنی را در دل هایشان که از کینه پر شده، پنهان می کنند.		
فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلَّا بِقُرْبَى مُحَمَّدٍ	فَهَاشِمُ أُولَى مِنْ هَنِ وَ هَنَاتِ	۵۲. کشف، مج
پس اگر بزرگی و خلافت، جز به قرابت با محمد(ص) نباشد، پس بنی هاشم از «هن» و «هنات» [کنایه از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه] اولی هستند.		
سَقَى اللَّهُ قَبْرًا بِالْمَدِينَةِ غَيْثَهُ	فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ	۵۳. کشف، مج
خدا قبر پیامبر را در مدینه به باران رحمت خودش سیراب کند که امنیت و انواع برکات در آنجا حلول کرده است.		

۵۴.	کشف، مج	نَبِيِّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ مَلِيكُهُ	وَبَلَغَ عَنَّا رُوحَهُ التَّحَفَاتِ
		سبب آن ایمنی، پیامبر هدایت است که خدا بر او درود بفرستد و از طرف ما، تحفه‌هایی را به روح مقدسش برساند.	
۵۵.	کشف، مج	وَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا ذَرَّ شَارِقُ	وَلَا حَتَّ نُجُومُ اللَّيْلِ مُسْتَدِرَاتُ [مج: وَلَا حَتَّ نُجُومُ اللَّيْلِ مُبْتَدِرَاتُ]
		و خدا بر او درود بفرستد، مادامی که آفتاب طلوع می‌کند و ستاره‌های شب پدیدار می‌شوند.	
۵۶.	کشف، مج	أَفَاطِمُ لَوْ خِلْتُ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلاً	وَقَدْ مَاتَ عَطْشَاناً بِشَطِّ فُرَاتِ
		ای فاطمه، اگر حسین(ع) را می‌دیدی که در سنگلاخ زمین کربلا افتاده، و در کنار شطِّ فرات تشنه جان داده،	
۵۷.	کشف، مج	إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ	وَأَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
		در آن وقت، نزد او بر صورت خود سیلی می‌زدی و اشک چشم را بر صورت خود روان می‌کردی.	
۵۸.	العدد، کشف، مج	أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَانْدُبِي	نُجُومَ سَمَاوَاتِ بَارِضِ فَلَاةِ
		ای فاطمه، برخیز، ای دخترِ بهترین خلق خدا و بر ستارگان آسمان که اکنون بر زمین کربلا به خاک افتاده‌اند، گریه کن.	
۵۹.	العدد، کشف، مج	قُبُورُ بَكُوفَانَ وَأُخْرَى بِطَيِّبَةِ	وَأُخْرَى بِفَخِّ نَالِهَا صَلَوَاتِي
		قبرهایی در کوفه و قبرهایی در مدینه و قبرهایی در زمین فحّ است که درود من بر آنها.	

۶۰.	العدد، کشف، مج	وَ أُخْرَى بِأَرْضِ الْجَوْزَجَانِ مَحَلُّهَا	وَ قَبْرُ بِيَاخْمَرِي لَدَى الْغُرَبَاتِ
		و قبرهای دیگری در زمین جوزجان (محلّی در خراسان یا کوفه) و قبرهای دیگری نزد غریبان و دور ماندگان در باخمري است.	
۶۱.	العدد، کشف، مج	وَ قَبْرُ بَبْغَدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ	تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ
		و قبر دیگری در بغداد از آن نفس پاکیزه است که حضرت حق او را در غرفه‌های بهشت جای داده است.	
۶۲.	العدد، کشف، مج	وَ قَبْرُ بَطُوسَ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ	أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ
		و قبر دیگر در زمین طوس خواهد بود و چه مصیبت بزرگی خواهد بود که آتش حسرت را در درون بر می افروزد.	
۶۳.	کشف، مج	إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا	يُفَرِّجُ عَنَا الْغَمِّ وَ الْكُرْبَاتِ
		این آتش در دل هست تا آن زمان که خدا قائم (عج) را برانگیزد تا آن مصیبت و غم را از ما بزداید.	
۶۴.	کشف، مج	عَلَيْهِ بَنُ مُوسَى أَرْشَدَ اللَّهُ أَمْرَهُ	وَ صَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ
		صاحب آن قبر علی بن موسی است که خدا امر دنیا و آخرت او را اصلاح کند و بهترین درودها را بر او بفرستد.	
۶۵.	العدد، کشف، مج	فَأَمَّا الْمُمِصَّاتُ الَّتِي لَسْتُ بِالْغَا	مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتِ
		اما آن مصیبت‌ها که دل مرا سوخته و به درد آورده و هرچه تلاش کنم، نمی‌تواند آنها را همان‌گونه که هست، وصف کنم،	
۶۶.	العدد، کشف، مج	قُبُورٌ لَدَى النَّهْرَيْنِ مِنْ أَرْضِ كَرْبَلَاءَ	مُعَرَّسُهُمْ مِنْهَا بِشَطِّ فُرَاتِ

	[مج و کشف: قُبُورٌ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَاءَ]		
	قبرهایی در کنار نهري در نزديک کربلاست که آنها، آنجا، در کنار شط فرات، نزول کردند.		
٦٧.	العدد، کشف، مج	تُوفُّوا عَطَاشًا بِالْفُرَاتِ فَلَيَتَنِّي	تُوفِّيَتْ فِيهِمْ قَبْلَ حِينٍ وَفَاتِي
	آنها در کنار فرات، تشنه جان دادند. پس ای کاش که من هم پیش از وفاتم، آنجا باشم و در میان آنها جان دهم.		
٦٨.	العدد، کشف، مج	إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ	سَقَّتْنِي بِكَأْسِ الثُّكُلِ وَ الْفَطَعَاتِ [کشف: سَقَّتْنِي بِكَأْسِ الذُّلِّ وَ الْقَصَعَاتِ]
	از سوزِ دلی که وقتِ یادِ آنها به من می‌رسد، به خدا شکایت می‌برم و آن مصیبتِ جامی از خواری و رسوایی به من می‌چشاند.		
٦٩.	العدد، کشف، مج	أَخَافُ بَأْنَ أَزْدَارَهُمْ فَتَشُوقَنِي	مَصَارِعُهُمْ بِالْجِرْعِ ذِي النَّخَلَاتِ
	می‌ترسم که حالات آنان را زیاد یاد کنم و مقتل آنها مرا به شوق پایان دادن به زندگی بیندازد.		
٧٠.	العدد، کشف، مج	تَقَسَّمَهُمْ رَيْبُ الْمُنُونِ فَمَا تَرَى	لَهُمْ عَقْرَةٌ مَغْشِيَّةٌ الْحُجَرَاتِ
	حوادث روزگار آنان را پراکنده کرده و دیگر برای آنها خانه‌ای که حجراتش پوشیده و امن باشد، نمی‌بینی.		
٧١.	کشف، مج	خَلَا أَنَّ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عُصْبَةٌ	مَدِينِينَ أَنْصَاءً مِنَ اللَّزَبَاتِ

		مگر جمعی از آنها که با سختی بسیار و شدید روزگار و حيله‌های زمانه، همچنان در مدینه باقی مانده‌اند
۷۲.	العدد، کشف	قَلِيلَةَ زُورٍ خَلَا أَنْ زُورًا مِنْ الضُّبُعِ وَالْعُقْبَانِ وَالرَّخِمَاتِ
		جز تعدادی کفتار و عقاب و کرکس، آنها زائران کمی دارند.
۷۳.	العدد، کشف	لَهُمْ كُلَّ يَوْمٍ تَرْبَةً بِمَضَاجِعَ ثَوْتٍ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرَقَاتِ
		هر روز، شهیدی از ایشان در سرزمینی به خاک سپرده می‌شود و بر خیل شهدای اهل بیت افزوده می‌شود.
۷۴.	کشف، مج	تَكَّبَ لَأَوَاءِ السِّنِينَ جَوَارُهُمْ وَلَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةَ الْجَمَرَاتِ
		سال‌هاست که بلاها نزدیک صاحبان آن قبرها نمی‌شود و حرارت جهنم به آنان نمی‌رسد.
۷۵.	العدد، کشف، مج	وَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَأَرْضِهَا مَغَاوِيرُ نَجَّارُونَ فِي الْأَزْمَاتِ
		گروهی از اهل بیت در حجاز و حوالی حجاز بودند که دشمنان را بسیار غارت می‌کردند و در سال‌های قحطی، شتران بسیاری را نحر می‌کردند.
۷۶.	کشف، مج	حَمَّى لَمْ تَزُرْهُ الْمُذْنِبَاتُ وَأَوْجُهُ تُضِيءُ لَدَى الْأَسْتَارِ وَالظُّلُمَاتِ
		فُرُغگاهی که گنهکاران آنان را زیارت نمی‌کنند و صورت‌هایی که از پشت پرده‌ها و تاریکی‌ها می‌درخشند.
۷۷.	العدد، کشف، مج	إِذَا وَرَدُوا خَيْلًا بِسُمْرٍ مِنَ الْقَنَا مَسَاعِيرَ حَرْبٍ أَفْحَمُوا الْعَمَرَاتِ
		هرگاه با نیزه به لشکری حمله می‌برند، بی‌مهابا داخل سختی‌ها می‌شوند.

۷۸.	العدد، کشف، مج	فَإِنْ فَخِرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ	وَجِبْرِيلَ وَالْقُرْآنَ وَالسُّورَاتِ
		اگر آنها یک روزی فخر کنند، محمد(ص) و جبرئیل و قرآن و سوره‌ها را می‌آورند تا به آنها افتخار کنند.	
۷۹.	کشف، مج	وَعَدُّوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَى	وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرَ بَنَاتِ
		و در روز فخر، علی(ع) را صاحب منقبت و بزرگی و فاطمه زهرا(س) را بهترین دختران اهل عالم می‌شمارند.	
۸۰.	کشف، مج	وَحَمْزَةَ وَالْعَبَّاسَ ذَا الْهَدْيِ وَالثَّقَفَى	وَجَعْفَرَهَا الطَّيَّارَ فِي الْحُبَّاتِ
		و به حمزه و عباس صاحب هدایت و تقوا و جعفر طیار که در غرفات بهشت است، فخر می‌کنند.	
۸۱.	العدد، کشف	أُولَئِكَ لَا مَلْقُوحَ هِنْدٍ وَحَرْبَهَا [کشف: أُولَئِكَ لَا مَنُتُوجَ هِنْدٍ وَحِزْبَهَا]	سُمِّيَّةَ مِنْ نَوَكَى وَمِنْ قَذَرَاتِ
		این طایفه از هند جگرخوار و حزب بن امیه که هم نام احمقان و از پلیدی‌هاست، نیستند.	
۸۲.	کشف، مج	سَتُسْأَلُ تَيْمٌ عَنْهُمْ وَعَدِيَّهَا	وَيَبْعَتُهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفَجَرَاتِ
		تیم [یعنی ابوبکر] و عدی [یعنی عمر]، به زودی درباره آنان مورد سؤال قرار می‌گیرند و بیعت آنها (تیم و عدی) از بدترین گناهان بود.	
۸۳.	العدد، کشف	هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخَذِ حَقِّهِمْ	وَهُمْ تَرَكُوا الْآبَاءَ وَهْنَ شَتَاتِ

	آنها پدران را از حقشان منع کردند و پسران را در اطرافِ عالم پراکنده ساختند.		
۸۴.	العدد، کشف، مج	وَهُمْ عَدَلُوهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ	فَبَيْعَتْهُمْ جَاءَتْ عَلَى فَلَاتٍ
		و آنها خلافت را از وصی و جانشین محمد(ص) منحرف کردند و بیعتشان از راه فریبکاری پیش آمد.	
۸۵.	کشف، مج	وَلِيَهُمْ صِنُو النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ	أَبُو الْحَسَنِ الْفَرَّاجُ لِلْغَمَرَاتِ
		والی و امام ایشان برادرِ محمدِ پیغمبر(ص) و ابوالحسن [علی بن ابی طالب] زداینده غم‌ها از دل پیامبر بود.	
۸۶.	العدد، کشف، مج	مَلَأَمَكَ فِي آلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ	أَحِبَّائِي مَا دَامُوا وَ أَهْلُ ثِقَاتِ
		سرزنش کردن را در محبت من به آل پیامبر رها کن؛ زیرا مادامی که آنها هستند، آنها دوستان و مورداعتماد من هستند.	
۸۷.	العدد، کشف، مج	تَخَيَّرْتَهُمْ رُشْدًا لِنَفْسِي إِنَّهُمْ	عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرَةُ الْخَيْرَاتِ
		من آنها را برای رشد خود اختیار کردم؛ زیرا که ایشان در همه احوال، بهترینِ بهتران‌اند.	
۸۸.	العدد، کشف، مج	نَبَذْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ صَادِقًا	وَسَلَّمْتُ نَفْسِي طَائِعًا لَوْلَاتِي
		محبت خود را از روی صدق، به‌سوی آنان افکندم و جان خود را با میل و رغبت به امامان خود سپردم.	
۸۹.	العدد، کشف، مج	فَيَا رَبِّ زِدْنِي فِي هُدَايَ بِصِيرَةٍ	وَزِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي
		پس پروردگارا، بصیرت و بینایی مرا در دوستی ایشان زیاد کن و ثواب این دوست داشتن آنها را در نیکی‌های من بیفزای.	

۹۰.	کشف، مج	سَابِكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ	وَمَا نَاحَ قُمْرِي عَلَى الشَّجَرَاتِ
		مادامی که سواران برای خدای حج می کنند و مادامی که قُمری ها بر درختان آواز می دهند، من آب از دیده می بارم.	
۹۱.	کشف، مج	وَإِنِّي لَمَوْلَاهُمْ وَقَالَ عَدُوَّهُمْ	وَإِنِّي لَمَحْزُونٌ بِطُولِ حَيَاتِي
		به درستی که من دوست ایشان و دشمنِ دشمنان آنها هستم و به خاطر طول عمر خود، اندوهناکم [چون می خواهم زودتر به ایشان برسم].	
۹۲.	العدد، کشف، مج	بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كُهُولٍ وَفَتِيَةٍ	لِفَكِّ عَتَاةٍ أَوْ لِحَمَلِ دِيَاتِ
		جانم فدای پیر و جوان شما باد؛ چراکه از سرکشان جداید و دیه ها را خود برعهده گرفتید.	
۹۳.	العدد، کشف، مج	وَاللَّخِيلِ لَمَّا قَيَّدَ الْمَوْتَ خَطَوَهَا	فَأَطْلَقْتُمْ مِنْهُنَّ فِي الذَّرَبَاتِ
		و به خاطر نجات دادن سوارانی که در مخمصه افتاده و مرگ آنان را در بند کشیده و شما آنان را نجات می دهید.	
۹۴.	العدد، کشف، مج	أَحَبُّ قَصِيِّ الرَّحِمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ	وَأَهْجَرُ فَيْكُمْ زَوْجَتِي وَبَنَاتِي
		من افراد بیگانه را تنها به این علت که دوست دار شما هستند، دوست می دارم و از همسر و دختران خود [در صورتی که دشمن شما باشند] دوری می گزینم.	
۹۵.	العدد، کشف، مج	وَأَكْتُمُ حُبِّيْكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحٍ	عَنِدِ لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مَوَاتِ
		و دوست داشتن شما را از ترس دشمنِ معاندِ اهل حق، برای تقيه پنهان می کنم.	

۹۶.	کشف، مج	فَيَا عَيْنُ بَكِّيهِمْ وَجُودِي بِعَبْرَةٍ	فَقَدْ آنَ لِلتَّسْكَابِ وَ الْهَمَلَاتِ
		پس ای چشم، برای آنان گریه و جود کن! پس به درستی که اکنون زمان کشیدن آب و ریختن آن از چشم است.	
۹۷.	کشف، مج	لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا	وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ عِنْدَ وَفَاتِي
		پس به درستی که در دنیا و روزهای سختی آن از دشمنان ترسیدم و امید دارم که بعد از وفاتم، در امنیت باشم.	
۹۸.	العدد، کشف، مج	أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُدُّ ثَلَاثُونَ حِجَّةً	أَرْوَحُ وَ أَغْدُو دَائِمَ الْحَسَرَاتِ
		آیا نمی بینی که مدت سی سال است که من روز را شب و شب را روز می کنم و پیوسته در حسرتم؟	
۹۹.	العدد، کشف، مج	أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا	وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ
		چراکه می بینم غنیمت و حق آنان در میان غیر ایشان تقسیم شده و دست آنان از غنیمت و حق خودشان خالی است.	
۱۰۰.	کشف، مج	وَ كَيْفَ أَدَاوِي مِنْ جَوَى بِي وَ الْجَوَى	أُمِّيَّةُ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ اللَّعْنَاتِ
		حزن و اندوهی را که به من رسیده، چگونه مداوا کنم، درحالی که این اندوه از بنی امیه است که اهل کفر و اهل لعنت هستند؟	
۱۰۱.	کشف، مج	وَ آلَ زِيَادٍ فِي الْحَرِيرِ مَصُونَةً	وَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتَكَاتٌ
		آل زیاد در جامه های ابریشمی محفوظ اند و خاندان رسول خدا، با جامه های کهنه به سر می برند.	
۱۰۲.	کشف، مج	سَابَّكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَفْقِ شَارِقًا	وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ بِالصَّلَوَاتِ

		مادامی که خورشید در افق طلوع می کند و مادامی که مؤذن به بهترین عمل که نماز است، ندا می کند، من به حال ایشان می گیرم.
۱۰۳.	کشف، مج	وَمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَحَانَ غُرُوبُهَا وَبِاللَّيْلِ أَبْكِهْمَ وَبِالْغَدَوَاتِ
		و مادامی که آفتاب طلوع می کند و وقت غروب فرامی رسد، به هنگام شب و به وقت روز [یعنی در همه زمان ها] بر شما می گیرم.
۱۰۴.	کشف، مج	دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحَنَ بَلَقَاءً وَآلُ زِيَادٍ تَسْكُنُ الْحُجُرَاتِ
		کسی در دیار رسول الله نمانده، درحالی که آل زیاد در حجره ها ساکن اند.
۱۰۵.	العدد، مج	وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ نُحِفُ جُسُومَهُمْ وَآلُ زِيَادٍ غُلَظَ الْقَصَرَاتِ
		خاندان رسول خدا (ص)، [از شدت رنج و مصیبت] تن هایشان لاغر و نزار گشته است؛ حال آنکه خاندان زیاد، گردن فرازان فربه و تنومند هستند.
۱۰۶.	العدد، کشف، مج	وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ تَدْمَى نُحُورُهُمْ وَآلُ زِيَادٍ غُلَظَ الْحَجَلَاتِ [کشف و مج: وَآلُ زِيَادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ]
		گلوی آل رسول الله بریده و به خون آغشته شده، درحالی که آل زیاد حجله های عروسی دارند.
۱۰۷.	العدد، کشف، مج	وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبَّى حَرِيمُهُمْ وَوَآلُ زِيَادٍ آمَنُوا السَّرَبَاتِ
		آل رسول الله را به اسیری برده و حرمت ایشان را رعایت نکردند؛ درحالی که آل زیاد در منزل های خود به ناز و نعمت، بی دغدغه

		خاطر نشسته‌اند.	
۱۰۸.	کشف	وَ آلَ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ وَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُوتِ	
		آل‌زیاد در قصرهای خود محفوظ و آل‌رسول‌الله در بیابان‌ها هستند.	
۱۰۹.	العدد، کشف، مج	إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتْرِihem أَكْفَأَ عَنِ الْأُوتَارِ مُنْقَبِضَاتِ	
		اگر کسی از خاندان رسول خدا شهید شود، تنها دستان خود را سوی قاتل دراز می‌کنند و قادر به گرفتن خون‌بها نیستند.	
۱۱۰.	العدد، کشف، مج	فَلَوْ لَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْ غَدٍ تَقَطَّعَ قَلْبِي إِنْهُمْ قَطَعَاتِ [کشف و مج: تَقَطَّعَ نَفْسِي إِنْهُمْ حَسَرَاتِ]	
		اگر به کسی که امروز یا فردا خواهد آمد امید نداشتیم، در حسرت‌های بی‌شمار جان می‌دادم.	
۱۱۱.	العدد، کشف، مج	خُرُوجَ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٍ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ	
		خروج امام مهدی، قطعاً رخ خواهد داد و او با نام خدا و برکاتش، قیام خواهد کرد.	
۱۱۲.	العدد، کشف، مج	يُبَيِّنُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ [کشف و مج: يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ] وَيَجْزِي عَلَى النِّعَمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ [کشف و مج: وَيَجْزِي عَنِ الْإِحْسَانِ وَ النِّقَمَاتِ]	

		[خداوند] هر حق و باطلی را میان ما آشکار می‌سازد و پاداشِ احسان و کیفرِ خشم‌ها و ستم‌ها را می‌دهد.
۱۱۳.	العدد	وَيَلْعَنُ فِذَّ النَّاسِ فِي النَّاسِ كُلِّهِمْ إِذَا مَا ادَّعَى ذَاكَ ابْنُ هَنٍ وَ هَنَاتِ
		و لعنت می‌کند آن فردِ تک‌رو و متمایز [در شرارت] را در میانِ همه‌ی مردمان، آنگاه که آن‌کس [ابن‌زیاد] که فرزندِ فلان و فلانه‌هاست، چنین ادعایی [باطل] می‌کند.
۱۱۴.	العدد، کشف، مج	فَيَا نَفْسُ طَيِّبِي ثُمَّ يَا نَفْسُ فَابْشِرِي فَعَيْرُ بَعِيدٍ كُلُّ مَا هُوَ آتِ
		پس ای جان، خوشحال باش و بر تو بشارت باد که هرآنچه خواهد آمد، دور نیست.
۱۱۵.	العدد، کشف، مج	فَلَا تَجْزَعِي مِنْ مُدَّةِ الْجَوْرِ إِنِّي كَأَنِّي بِهَا قَدْ أَذَنْتُ بِثَبَاتِ
		و از درازیِ سالیان ستم جزع مکن که می‌دانم قوت ما پابرجا خواهد بود.
۱۱۶.	العدد، کشف، مج	فَإِنْ قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي وَ آخَرَ مِنْ عُمْرِي وَ وَقْتِ وَفَاتِي
		اگر خداوند مهربان عمر مرا به آن دولت نزدیک گرداند و در اجل من تأخیر اندازد،
۱۱۷.	العدد، کشف، مج	شَفِيتُ وَ لَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي رِبَةً وَ رَوَيْتُ مِنْهُمْ مُنْصِلِي وَ قَنَاتِي
		موجب تسلی خاطر من می‌شود و غصه‌ای برای من نمی‌ماند و شمشیر و نیزه خود را از خون دشمنان سیراب می‌کنم.
۱۱۸.	کشف، مج	فَإِنِّي مِنَ الرَّحْمَنِ أَرْجُو بِحُبِّهِمْ حَيَاةً لَدَى الْفِرْدَوْسِ غَيْرَ تَبَاتِ
		من از بخشاینده‌ی بی‌منت امیدوارم که به دوستی ایشان، حیات ابدی در فردوس به من دهد.

۱۱۹.	العدد، کشف، مج	عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتَاخَ لِلْخَلْقِ إِنَّهُ	إِلَى كُلِّ قَوْمٍ دَائِمَ اللَّحَظَاتِ
		باشد که خدا بر خلائق رحم کند؛ چراکه او پیوسته به همه اقوام، نظرِ لطف و رحمت دارد.	
۱۲۰.	العدد، کشف، مج	فَإِنْ قُلْتُ عُرْفاً أَنْكَرُوهُ بِمُنْكَرٍ	وَ عَطُّوا عَلَى التَّحْقِيقِ بِالشُّبُهَاتِ
		اگر سخن نیکی بگویم، آن را با سخن‌های بد انکار می‌کنند و تحقیق حق را با شبهات می‌پوشانند.	
۱۲۱.	کشف، مج	تَقَاصَرَ نَفْسِي دَائِماً عَنْ جِدَالِهِمْ	كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعِبَرَاتِ
		نفس من همیشه در جدال و نزاع با آنان کوتاه می‌آید و مرا اشک چشمی که می‌ریزم کفایت می‌کند.	
۱۲۲.	کشف، مج	أُحَاوِلُ نَقْلَ الصُّمِّ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا	وَأَسْمَاءِ أَحْجَارٍ مِنَ الصَّلَدَاتِ
		[اینکه من بخواهم با موعظه و برهان بر آنها تأثیر بگذارم، مانند این است که] تلاش می‌کنم سنگ را از جای محکمش انتقال دهم و سنگ‌های سخت را شنوا کنم.	
۱۲۳.	العدد، کشف، مج	فَحَسْبِي مِنْهُمْ أَنْ أَبُوءَ بِغُصَّةٍ	تَرَدَّدُ بَيْنَ الصَّدْرِ وَاللَّهَوَاتِ
		[کشف، مج: تَرَدَّدُ فِي صَدْرِي وَ فِي لَهَوَاتِي]	
		پس بس است مرا اندوهی از ایشان که گلوگیر شده و نمی‌توانم فروبرم و نه بر آورم؛ اندوهی که پیوسته در سینه و حلقم سرگردان است.	

۱۲۴.	کشف، مج	فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مُعَانِدٍ	تَمِيلُ بِهِ الْأَهْوَاءُ لِلشَّهَوَاتِ
		پس برای عارف فایده ندارد و برای معاندی که هوس او را به شهوات متمایل می‌کند، سودی ندارد.	
۱۲۵.	العدد، کشف، مج	كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ ضَاقَ ذَرْعُهَا	لِمَا حَمَلَتْ مِنْ شِدَّةِ الزَّفَرَاتِ
		گویا تو را استخوان‌های سینه تنگ گشته، به‌خاطر آنچه از سختی‌ها در خود دارد.	

ترجمه و شرح شعر دعبل از علامه مجلسی

متن حاضر از سلسله آثار علامه محمدباقر مجلسی قدس سرّه (متوفای ۱۱۱۰ق) از کتاب «بیست و پنج رساله فارسی» از صفحه ۵۱ تا صفحه ۹۶ نقل گردیده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أكرمنا بولاء سيد المرسلين، محمد و أهل بيته الاقدسين الاكرمين، صلوات الله عليه و عليهم أجمعين، ما أظلت السماوات على الأرضين، و لعنة الله على أعدائهم أبد الابدين.

اما بعد... قصیده غرائی تأثیه افصح شعرای عرب دعبل بن علی خزاعی که به حسن عقیده و مذهب از اشباه و امثال خود ممتاز، و به مداحی اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم سرافراز بوده.

و آن قصیده را در مدح امام همام تمام بضعة حضرت خیر الانام، وارث علوم اولین و آخرین، محیی آثار آباء طاهرين، نیر فلك امامت و خلافت، خورشید سپهر عصمت و ولایت، صاحب معجزات باهره، غیاث عترت طاهره، ضامن جرائم شیعیان، مصداق ستدفن بضعة منی بخراسان، امام الجن و الانس، ثامن أئمة الهدی، أبی الحسن علي بن موسی الرضا صلوات الله عليه و علی آبائه الطاهرين و اولاده المعصومین گفته‌اند و بر آن حضرت خوانده، و مورد تحسین آن جناب گردیده، و جوایز دنیوی و اخروی بهره‌مند شده.

و معجزات باهره از آن حضرت در این واقعه به ظهور آمده، مذکور شده بود به بارگاه مراحم شاهانه نسبت به کافه عباد و بلاد، حکم اشرف عز صدور یافت که داعی و مخلص این دودمان لازم التعظیم، قصیده مذکور را با احادیثی که در این باب به نظر قاصر رسیده به لغت فارسی قریب به فهم ترجمه نماید، تا آن که کافه شیعیان و عامه مؤمنان از برکات آنها بهره‌مند گردند، لهذا داعی اطاعة لامره الاعلی آنچه در این باب به نظر رسیده بود و در کتب معتبره یافته بود ترجمه نمود.

و ان شاء الله در خاطر فاتر هست که ترجمه قصیده فرزددق، و یکی از قصائد سید حمیری رحمة الله علیهما را که از قصائد مشهوره مدایح اهل بیت علیهم السلام است به آن ملحق گرداند، که نفش اعم و اتم بوده باشد، و این رساله عجاله را بر مقدمه و سه فصل و خاتمه مرتب گردانید، و من الله الاستعانة و هو حسبی و نعم الوکیل.

مقدمه در بیان نسب و برخی از احوال دعبل است

دعبل بکسر دال و سکون عین و کسر باء است، و ابو علی کنیت او بوده، و پسر علی بوده، و او پسر زرین بوده، و او پسر عثمان بوده، و او پسر عبد الرحمن، و او پسر عبد الله، و او پسر بدیل پسر ورقا، و او از قبیله خزاعه بوده است، و بدیل بن ورقا جد او از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده.

و دعبل از شعرا و بلغای مشهور عرب است، و صاحب دیوان و تصانیف مشهوره است، و از شیعیان خالص اهل بیت علیهم السلام، و مداح حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است.

و علامه علیه الرحمة در کتاب خلاصه گفته است که دعبل خزاعی در میان اصحاب ما مشهور است، و حال او در کمال ایمان و علو منزلت و عظمت شأن معلوم است.^۱

و شیخ نجاشی نیز او را مدح بسیار کرده است، و تصانیف او را در فهرست خود ذکر کرده است، و سند خود را به او متصل کرده است^۲ و بعضی از احوال او بعد از این معلوم می شود.

فصل اول در بیان سندهای اخبار متعدده است که متعلق به قصیده دعبل است

بدان که اعاضم محدثین شیعه، مانند ابو جعفر محمد بن بابویه و شیخ طوسی و شیخ کشی، و علی بن عیسی اربلی رضوان الله علیهم، و جمعی از علمای سنیان، مانند ابن طلحه مالکی و غیر او، بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده اند.

چنان که ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس در مرو به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند، بعد از آن که ولایت عهد مأمون ملعون را آن حضرت به جبر قبول فرموده بود، دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد، و ابراهیم قصیده دیگر خواند.

حضرت بیست هزار درهم به ایشان جایزه شفقت کرد، از دراهمی که به اسم مبارك سامی آن حضرت در آن زمان سکه کرده بودند، که برابر دو هزار اشرفی بوده است در آن زمان، و هر يك ده هزار درهم گرفتند، و دعبل دراهم خود را به شهر قم آورد، و شیعیان قم از برای شرافت و برکت آن دراهم را که به نام نامی آن حضرت منور و مزین گردیده بود هر درهمی

۱. رجال علامه ص ۷۰.

۲. رجال نجاشی ص ۱۶۱-۱۶۲.

را به ده درهم خریدند که صد هزار درهم به دست او آمد، و ابراهیم آن زر را خرج می کرد و می بخشید و قسمت می کرد، و از برکت آن حضرت تمام نمی شد، تا آن که خرج کفن و دفن او نیز از آن مال خیر مآل شد^۳

و ایضا ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت: من داخل مرو شدم و به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه رفتم و عرض کردم که قصیده ای در مدح شما انشاء نموده ام به قسم بر خود لازم گردانیده ام که بر کسی پیش از شما نخوانم. حضرت فرمود: بخوان، پس به خدمت حضرت عرض کرد به تفصیلی که در ضمن ترجمه اشعار مذکور خواهد شد.

پس چون از خواندن قصیده فارغ شد، حضرت برخاست و فرمود: از جای خود حرکت مکن و داخل حرم شدند، و بعد از ساعتی خادم آن حضرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که به اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود و به او داد، و گفت: مولای من می فرماید که این زر را خرج کن.

دعبل گفت: به خدا سوگند که من برای این مطلب نیامده بودم، و قصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم، و صره زر را پس فرستاد، و خلعتی از جامه های پوشیده آن حضرت استدعا نمود برای برکت و شرافت.

پس همان کیسه زر را با جبه خزی برای او فرستاد، و خادم گفت: حضرت می فرماید که این صره را بگیر که بعد از این محتاج به این زر خواهی شد و به ما بر مگردان پس دعبل صره و جبه را گرفت و برگشت، و از مرو با قافله روانه شد، و چون به میان قوهان رسیدند، جمعی از دزدان به قافله برخوردند، و جمیع اموال اهل قافله را گرفتند، و مردم قافله را همگی دست بر پشت بستند، و دعبل از آن جمله بود، و دزدان اموال قافله را متصرف شدند و شروع به قسمت کردند.

پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این حال بود خواند، و مضمونش این است که می بینم مال اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را در میان دیگران قسمت می شود، و دستهای ایشان از آن مال خالی است.

چون دعبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد که این که خواندی از کی است؟ گفت: از مردی از قبیله خزاعه است که او را دعبل بن علی می‌گویند. دعبل گفت: منم گوینده آن قصیده که این بیت از جمله آن است، چون آن مرد این سخن را شنید برجست و به نزد رئیس و سرکرده ایشان رفت، و او شیعه بود و بر سر تلی نماز می‌کرد، و این سخن را به او گفت.

چون سرکرده این سخن را شنید، خود آمد و نزد دعبل ایستاد، و گفت: تویی دعبل؟ گفت: بلی، او گفت: بخوان قصیده را، دعبل تمام قصیده را خواند، پس فرمود: دستهای دعبل و تمام اهل قافله را گشودند، و جمیع اموال ایشان را برای رعایت دعبل به صاحبان رد کردند، و دعبل به سلامت روانه گردید و داخل قم شد.

چون شیعیان قم خبر دخول دعبل را شنیدند نزد او جمع شدند، و التماس کردند که قصیده خود را بر ایشان بخواند، دعبل گفت که همگی در مسجد جامع حاضر شوند، چون حاضر شدند، دعبل بر منبر بر آمد، و قصیده را بر ایشان خواند، و مردم قم او را به خلع فاخره و اموال وافر نوازش نمودند.

و چون اهل قم خبر جبه را شنیدند از او التماس کردند که جبه را به هزار دینار طلا به ایشان به فرو شد. او امتناع نمود، گفتند:

پس قدری از آن را به هزار دینار به فروش باز ابا کرد، و از قم بیرون رفت، چون به رستاق و دهات قم رسید، جمعی از جوانان و خردسالان عرب او را تعاقب نمودند و جبه را از وی گرفتند.

پس دعبل به قم عود فرمود، و التماس رد جبه از ایشان نمود، آن جوانان خود رأی التماس او را قبول نکردند، و سخن پیران و سرگردهای خود را در این باب نشنیدند، و گفتند: آرزوی جبه را از دل بدر کن که ممکن نیست پس دهیم، و لیکن به قیمت آن هزار اشرفی به تو می‌دهیم، و او قبول نمی‌کرد، چون ناامید گردید از پس دادن جبه از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبه متبرکه را به او بدهند، این را قبول کردند، و قدری از جبه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیه به او دادند.

و چون دعبل به وطن خود معاودت نمود، دید که دزدان جمیع آنچه در منزل او یافته‌اند غارت کرده‌اند، در این وقت آن صد دینار که حضرت به او عطا فرموده بود به شیعیان فروخت، و از برای برکت هر دیناری را به صد درهم کرده برابر قیمت سوقی بود از او خریدند، پس ده هزار درهم به دستش آمد، و در این وقت سخن حضرت را به خاطر آورد که بر سیل اعجاز به او فرمود که به زودی محتاج خواهی شد به این دینارها.

و دعبل کنیزی داشت که بسیار او را دوست می داشت، در او رمد عظیمی در هر دو چشم او بهم رسید، چون اطبا و کحالان چشمهای او را ملاحظه کردند گفتند: چشم راستش باطل شده، در آن تدبیری نمی توانیم کرد، و چشم چپ را شروع در معالجه می کنیم، و اهتمام می نمائیم و امید هست که به اصلاح آید.

دعبل از این واقعه بسیار غمگین شد و جزع بسیار کرد، تا آن که به خاطرش آمد که بقیه جبه مبارکه حضرت امام رضا علیه السلام با او هست، پناه به آن قطعه جبه برد و آن را برگرفت و بر دیده های آن جاریه می مالید، و قدری از آن جامه شریفه را در اول شب به عنوان عصابه بر دیده های جاریه بست، چون صبح شد به برکت جامه آن حضرت دیده های جاریه صحیح شده بود و بینا تر از حالت صحت گردیده بود.^۴

و شیخ طوسی علیه الرحمه در مجالس از علی برادر دعبل روایت کرده است که گفت: با برادر خود دعبل در سال صد و نود و هشتم از هجرت متوجه شهر طوس شدیم، و به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم و تا آخر سال دویست از هجرت در خدمت آن حضرت ماندیم.

و حضرت پیراهن خز زردی خلعت به برادر داد با انگشتر عقیقی، و کیسه ای از درهم که به اسم شریف آن حضرت مزین بود، و فرمود: ای دعبل برو به شهر قم که در آنجا فوائد بسیار خواهی یافت، و فرمود: این پیراهن را خوب محافظت نما که من هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز در این پیراهن کرده ام، و هزار ختم قرآن در این جامه کرده ام.^۵

و صاحب کشف الغمه از بعضی از مخالفان روایت کرده است که دعبل گفت: چون من این قصیده را گفتم به خراسان رفتم، و به خدمت حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم، و قصیده را بر آن حضرت عرض کردم تحسین نمودند، و فرمودند:

تا تو را امر نفرمایم بر دیگری مخوان.

چون خبر این قصیده به مأمون رسید مرا طلبید و امر کرد که این قصیده را بر او بخوانم، من انکار کردم، یکی از غلامان خود را به طلب حضرت امام علیه السلام فرستاد، چون تشریف آوردند به خدمت حضرت عرض کرد: من دعبل را امر کردم که قصیده خود را بخواند و انکار نمود.

۴ . بحار الانوار ۴۹ / ۲۴۱ از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۲۶۲ - ۲۶۵.

۵ . بحار الانوار ۴۹ / ۲۳۸ ح ۷ از مجالس شیخ طوسی ۱ / ۳۷۰.

حضرت فرمود: ای دعبل قصیده را بر خلیفه بخوان، من جمیع قصیده را خواندم، و مأمون تحسین بسیار نمود، و پنجاه هزار درهم به من کرم کرد، و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیک به آن مبلغ جایزه عطا فرمود.

پس من به آن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامه‌های بدن مبارک خود جامه‌ای به من کرم فرمائی که در وقت مردن کفن من باشد، حضرت فرمود: چنین کنیم، و بعد از آن پیراهنی به من بخشیدند که خود پوشیده بودند، و دستمال لطیفی نیز شفقت فرمودند، و گفتند: این را نیکو محافظت نما که به برکت آن از بلاها محفوظ خواهی ماند.

بعد از آن فضل بن سهل ذو الریاستین که وزیر مأمون بود صلۀ نیکو به من داد، و ریشۀ خراسانی زردی برای من فرستاد، و در روز بارانی با او می‌رفتم، بارانی و کلاه بارانی که هر دو از خز بود به من بخشید که هشتاد اشرفی به قیمت آنها به من دادند و من ندادم.

پس ارادۀ معاودت به سوی عراق کردم، در اثنای راه جمعی از دزدان کرد بر سر راه آمدند، و آنچه همراه داشتیم همه را تالان^۶ کردند، پس ماندم در پیراهن کهنه و بدحالی تازه، و از میان آنچه از من بردند تأسف من بر پیراهن و دستمال شریف آن حضرت بود، و تفکر می‌نمودم در فرمودۀ حضرت که تو به برکت اینها محفوظ خواهی ماند، چون شد که اینها را دزد برد.

ناگاه یکی از کردان حرامی بر من گذشت، و بر اسب زرد که ذو الریاستین به من بخشیده بود سوار بود، و آن بارانی را نیز در بر داشت، و چون به نزدیک من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود می‌کشید، و يك شعر از قصیدۀ مرا خواند، من تعجب کردم که این کرد از دزدان چگونه توفیق تشیع یافته است.

و در این وقت طمع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را پس گیرم و گفتم: ای آقای من از کیست این قصیده؟ گفت: و ای بر تو، تو را با این چه کار است؟! گفتم: سببی دارد که خواهم گفت. آن کرد گفت: نسبت این قصیده به صاحبش از آن مشهورتر است که احتیاج به بیان داشته باشد. گفتم: او کیست؟ گفت: دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمد، خدا او را جزای خیر دهد. گفتم:

بخدا سوگند که منم دعبل، و این قصیده از من است. گفت: وای بر تو چه می‌گوئی؟ گفتم: امر از آن مشهورتر است که مخفی باشد.

۶. تالان به معنی تاراج کردن.

پس اهل قافله را طلبید، و از ایشان معلوم کرد همگی شهادت دادند که این دعبل است. چون بر او ظاهر شد که منم دعبل، گفت:

از برای کرامت تو آنچه از این قافله گرفته اند پس دادم حتی خالالی که برده باشند، پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قافله گرفته است پس دهد، و به برکت من جمیع اموال اهل قافله را رد کردند و تمام اموال مرا پس دادند، و به بدرقه همراه ما آمد تا ما را به مأمن رسانید، پس من و جمیع قافله محفوظ ماندیم به برکت پیراهن و دستمال آن حضرت.^۷

و صاحب عدد قویه روایت کرده است که اهل قم خلعت حضرت را از دعبل به سی هزار درهم می خریدند و او قبول نکرد، و چون بیرون رفت شیعیان قم آن خلعت را از او دزدیدند، برگشت و به التماس بسیار يك آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن خود بگذارد، و سی هزار درهم را به او دادند، و دعبل آن قصیده را در جامه احرامی خود نوشت، و وصیت کرد که او را در آن جامه کفن کنند.^۸

و ابن بابویه رحمه الله از علی پسر دعبل روایت کرده است، که چون هنگام وفات پدرم شد متغیر شد و زبانش بند آمد، و رویش سیاه شد، و چون این حالت را مشاهده کردم، شیطان مرا وسوسه کرد، و نزدیک شد که از مذهب او بر گردم، پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه های سفید پوشیده بود، و کلاه سفیدی بر سر داشت. گفتم: ای پدر خدا با تو چه کرد؟

گفت: ای فرزند آنچه دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن زبان من از آن بود که در دنیا شراب می خوردم، و پیوسته بر آن حالت شدید بودم، تا آن که به خدمت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله رسیدم، و جامه های سفید در بر و کلاه نورانی سفید بر سر داشت، چون نظر مبارکش بر من افتاد، فرمود: تو دعبلی؟ گفتم: آری یا رسول الله. فرمود: بخوان از شعرها که در شأن اولاد من گفته ای؟ من این دو بیت را خواندم:

و آل أحمد مظلومون قد قهروا

لا أضحك الله سن الدهر ان ضحكت يوما

كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر

مشردون نفوا عن عقر دارهم

۷. بحار الانوار ۴۹ / ۲۴۲-۲۴۳، از کشف الغمه ۳ / ۷۴-۷۶.

۸. بحار الانوار ۴۹ / ۲۵۹-۲۶۰، از عدد القویه ص ۲۹۲.

یعنی: خدا خندان نگرداند دندان روزگار را اگر به خندد و شادی کند، در روزی که آل پیغمبر صلی الله علیه و آله ستم‌دیده و مقهور گردیده‌اند از دشمنان، و ایشان را رانده‌اند، و از میان خانه‌های خود بیرون کرده‌اند گویا ایشان گناهی کرده‌اند که آمرزیده نمی‌شود.

چون این دو بیت را خواندم، حضرت مرا تحسین فرمود و شفاعت کرد مرا، و جامه‌هایی که در برداشت به من خلعت داد، و اینها جامه‌های آن حضرت است که در بر من است.^۹

و ایضا روایت کرده است: که بر قبر دعبل این ابیات را که از جمله اشعار او است نقش کرده بودند:

دعبل أن لا اله الا هو

أعد لله يوم يلقاه

بها يرحمه في القيامة الله

يقولها مخلصا عساه

بعدهما فالوصى مولا

الله مولا و الرسول و من

یعنی: مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید، دعبل آن که خدائی نیست به جز او، می‌گوید این کلمه را از روی اخلاص، شاید به این کلمه رحم کند در قیامت او را خدا، حق تعالی مولا و آقا و صاحب اختیار او است و رسول خدا، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن ابی طالب علیه السلام است مولاى او است.^{۱۰}

/متن قصیده:/

و بدان که قصیده مزبوره اختلاف بسیار دارد، و در روایات بعضی بیشتر و بعضی کمتر روایت کرده‌اند، و آنچه متضمن مجموع روایات است ایراد می‌نماید، اول قصیده این است:

نوائح عجم اللفظ و النطقات

تجاوبن بالارنان و الزفرات

۹ . بحار الانوار ۴۹ / ۲۴۱-۲۴۲ از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۲۶۶.

۱۰ . بحار الانوار ۴۹ / ۲۴۹ از عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۶۷.

چون میان شعرا متعارف است که در اول قصائد شعری چند مناسب مطلب در عشق و شوق، یا در سوز و گداز، یا در شکایت از روزگار می گویند، و بعد از آن بر سر مطلب می آیند، این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است.

و رنین صدای حزین است، و زفره آه دردآمیز است، و نوائج جمع نائحه است، یعنی زنان نوحه کننده، و کلام اعجم کلامی را می گویند که از آن معنی مفهوم نشود.

یعنی: جواب يك دیگر گفتند، و صدا بلند کردند، با ناله های سوزناك و آه های دردناك، نوحه کننده چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی شد، مراد خوانندگی مرغان است که عشاق و ارباب اندوه را به وجد می آورند.

یخبړن بالانفاس عن سر أنفس اساری هوی ماض و آخر آت

یعنی: خبر می دادند به نفسهای خود از راز نهانی جانی چند، که اسیر عشق و هوا گردیده اند، بعضی عشاق گذشته اند و بعضی آینده.

فأصعدن أو أسعفن حتى تقوضت صفوف الدجی بالفجر منهزمات

یعنی: آن مرغان نوحه کننده گاه به جانب بالا، و گاه به جانب پستی پرواز کردند، تا آن که شکسته و پراکنده شدند، لشکرهای تاریکی شب از هجوم عساكر روشنائی صبح گریزندگان اند.

على العرصات الخاليات من المها سلام شج صب على العرصات

مها جمع مهات است، و مهات گاو کوهی است، و گاهی به اعتبار خوش چشمی و وحشی بودن تشبیه می کنند معشوق را به آن، و شاید اینجا این معنی مراد باشد، و شج به معنی حزین است، و صب به معنی مشتاق است.

یعنی: سلام باد بر آن عرصه های خالی از معشوق من، که در زمان سابق در آنجا بوده اند، سلام اندوهناکی که مشتاق است و محزون است بر خالی بودن آن عرصه ها از معشوق من.

فعهدی بها خضر المعاهد مألفا

من العطرات البيض و الخفرات

یعنی: دیده‌ام و به خاطر دارم وقتی را که آن عرصه‌های معشوق من مکانها و تبعهای آنها سبز و خرم و محل الفت بود، به سبب دل‌ربایان خوشبویان سفید رویان، با نهایت شرم و حیا که در آن زمینها بودند.

لیالی یعدین الوصال علی القلی

و تعدی تدانیننا علی العزبات

یعنی: آنچه به خاطر دارم در شبی چند بود که آن شبها با آن معشوقان یاری می‌کردند وصال محبوب را بر دشمنی و هجران، و یاری می‌کردند نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران.

و إذ هنّ یلحظن العیون سوافرا

و یسترن بالایدی علی الوجنات

یعنی: و در هنگامی که معشوقان از زیر چشم نظر می‌کردند به سوی دیده‌های نظاره، و تماشا کنندگان باروهای گشوده بی‌حجاب، و از روی حیا گونه‌های خود را می‌پوشانیدند به دستهای خود.

و اذ کل یوم لی بلحظی نشوة

یبیت بها قلبی علی نشوات

یعنی: و در روزگاری که در هر روز آن به مشاهده جمال دلیران برای من نشأ بهم می‌رسید، که دلم شبهای بسیار بر آن نشأ بسر می‌آورد. و چون از تغزل فارغ شد بر سر مطلب آمد و گفت:

فکم حسرات هاجها بمحسر

وقوفی یوم الجمع من عرفات

یعنی: پس چه حسرتها و اندوه‌ها که از برای من به هیجان آمد در وادی محسر، که منتهای منا است از جانب مشعر الحرام، به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در عرفات کردند، و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود و مغلوب دشمنان بود.

ألم تر للأيام ما جر جورها

على الناس من نقض و طول شتات

یعنی: آیا نمی‌بینی روزگار را که جنایتها کرد، جور و ظلم آن بر مردم از بر هم زدن عهدها که در باب امامت ائمه علیهم السلام از ایشان گرفته شده بود، و به طول انجامید پراکندگی مردم و احوال ایشان.

و من دول المستهزئين و من غدا

بهم طالبا للنور فى الظلمات

یعنی: و از دولتهای خلفای جور که به شرع و دین و ائمه مسلمانان سخریه و استهزا می‌نمایند، یا به خواهش نفس خود عمل می‌نمایند، و از گمراهی آن جماعت که طلب می‌نمایند به سبب متابعت آن خلیفه‌های ناحق، نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت.

فكيف و أنى بطالب زلفة

الى الله بعد الصوم و الصلوات

سوى حب أبناء النبى و رهطه

و بغض بنى الزرقاء و العبلات

یعنی: پس چگونه و کجا بهم می‌رسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد به سوى حق تعالی بعد از روزه و نمازها، به غیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او، و دشمنی فرزندان زن ازرق کبود چشم، و فرزندان امیه که ایشان را عبلات می‌گفتند.

و اول اشاره است به اولاد مروان ملعون که سالها در میان بنی امیه پادشاهی کردند به جور و ستم، زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود.

چنانچه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین علیه السلام و مروان ملعون نزاعی شد، حضرت به او گفت: ای پسر زن ازرق میشوم زناکار، که در بازار عکاز که از بازارهای مشهور عرب بود می‌نشست و مردم را دعوت می‌کرد به سوى خود که با او زنا کنند.

و دوم اشاره است به جمیع سلسله میثومه بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجره ملعونه نامیده است، و در مدت هزار ماه غصب خلافت ائمه حق کردند، و اول ایشان عثمان بود، و آخر ایشان مروان حمار، و بنی امیه از جمله ایشان بودند.

و هند و ما أدت سمیه و ابنها أولوا الكفر فی الاسلام و الفجرات

یعنی: بغض و عداوت هند جگر خوار که مادر معاویه بود، و آنچه حاصل و صادر شد از سمیه و پسر او که زیاد باشد، و ایشان صاحبان کفر و فجورها بودند در اسلام.

بدان که سمیه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود، و به این سبب پدر زیاد ولد الزنا معلوم نبود، و او را زیاد بن ابیه می گفتند، یعنی زیاد پسر پدرش، و چون زیاد و معاویه در ولد الزنا بودن و عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با یک دیگر شریک بودند، معاویه زیاد را به خود ملحق کرد و گفت: برادر او است، زیرا که ابو سفیان شبی با مادر او زنا کرد، و زن شرابفروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد.

تا چنین نسبهای کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی گردد. و عبید الله پسر زیاد نیز ولد الزنا بود، و به این سبب جرأت بر قتل سید الشهداء علیه السلام و جگرگوشه رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محترمه و اعمال شنیعه دیگر نمود لعنة الله علیهم أجمعین.

هم نقضوا عهد الكتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات

یعنی: ایشان نقض کردند و شکستند عهد و واجبی را که در آیات محکمت و واضحة الدلالات قرآن مجید بر ایشان لازم شده بود، که آن خلافت و امامت ائمه حق علیهم السلام است، و به بهتانها که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بستند، و احادیث دروغ که بر آن حضرت افترا کردند، و شبههای باطل واهی که برای مردم ظاهر ساختند.

و لم تك إلا محنة كشفتهم بدعوى ضلال من هن و هنات

یعنی: نبود غصب کردن آن ملاعین خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را با آن وضوح و ظهور مگر آن که کفران منافقان را ظاهر گردانید، و ایشان را رسوا کرد، به دعوای گمراهی که کردند، به سبب غرضهای باطل و نفاقهای پنهان، و کینههای دیرینه.

تراث بلا قربی و ملك بلا هدی

و حكم بلا شوری بغیر هدایه

یعنی: آن گمراهی میراثی بود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بردند بدون قربات و خویشی، و پادشاهی و خلافتی بود که متصرف شدند بی هدایت، و دانائی و حکمی بود که در میان مسلمانان جاری ساختند بدون مشورت با هادیان و راهنمایان دین.

رزایا اُرتنا خضره الافق حمرة

وردت أجاا طعم كل فرات

یعنی: اینها مصیبتی چند است که نمود به ما سبزی افق آسمان را سرخی، و گردانید در کام ما مزه هر آب شیرین را شور و تلخ.

اشاره است به آنچه مشهور است میان عرب و عجم که کسی که غم و الم بر او غالب شد دنیا در نظر او تیره و متغیر می‌نماید، و در کام او لذتها ناگوار می‌شود.

و ممکن است اشاره باشد به احادیثی که وارد شده است که زیادتی سرخی افق مشرق و مغرب بعد از شهادت حضرت امام حسین بهم رسید، و چون غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام کردند آب آسمان بر طرف شد، و ابرها آب شور از دریاها بر می‌دارند، و در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام که حق به صاحبش بر می‌گردد آب شیرین از آسمان می‌بارد، و برکتهای زمین مضاعف می‌گردد.

و ما سهلت تلك المذاهب فيهم

على الناس الا بيعة الفلتات

یعنی: و آسان نکرد این مذاهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است بر مردم، مگر بیعت باطلی که بی تأمل و تدبیر با ابو بکر کردند و به آن چسبیدند، و گفتند: ما بیعت بر هم نمی‌توانیم زد، و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند، و در نظر مردم مشتبه گردانیدند، با آن که در اول حال مهاجران و انصار بیعت نکردند، و احدی از بنی هاشم بیعت نکرد.

و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند به جبر و عنف مردم را به بیعت می‌بردند و ریسمانها در گردن ایشان کرده می‌کشیدند، و شمشیرها بر بالای سر ایشان بود که بیعت می‌کردند، و چنین خلافت و بیعتی را اجماع نامیده، حجت خلافت خود ساختند.

و سنیان در کتب خود از عمر روایت کرده‌اند که گفت: بیعت ابو بکر فلتنه بود، یعنی امری بود که بی‌تدبر و تفکر به ناگاه روی داد، خدا مسلمانان را از شر آن نگاه دارد، پس اگر بعد از این کسی خواهد که چنین کاری بکند مگذارید و او را بکشید، و این شعر اشاره به آن است.

و سببش آن بود که عمر برای خود می‌خواست خلافت را، و با او تمهید کرده بود که من اول تکلیف خلافت به تو می‌کنم تو قبول مکن و به من برگردان، تا مردم ما را بی‌غرض بدانند، و به ظاهر ابو بکر قبول کرد، و چون عمر به او تکلیف کرد ابو بکر دست دراز کرد و به ناچار عمر با او بیعت کرد، و تفصیل این سخنان ان شاء الله تعالی در کتاب حیات القلوب مذکور خواهد شد.

و ما قیل أصحاب السقیفة جهرۃ بدعوی تراث فی الضلال نثات

یعنی: نبود گفتار آنها که در سقیفه بنی ساعده گفتند به آواز بلند در وقتی که معارضه با انصار می‌کردند که دعوی میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردند به سبب گمراهی، و گفتند:

ما خویشان آن حضرت ایم بلند مرتبه، یعنی آن سخن فایده به ایشان نمی‌بخشید.

و این اشاره است به آن که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در نظم و نثر فرمودند: که حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و احقیم به خلافت آن حضرت، همان حجت را من بر ایشان دارم که شما که از قبیله آن حضرتید دعوی احقیت می‌کنید، من که پسر عم و داماد اویم چون اولاد و احق نباشم، قطع نظر از نص روز غدیر و غیر آن و افضل بودن.

و لو قلدوا الموصی الیه امورها لزمت بمأمون علی العثرات

یعنی: اگر امت بی‌شرم می‌گذاشتند امور خود را به آن کسی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را وصی خود گردانید، و سفارش امت را به او کرد، هرآینه چسبانیده بودند و تفویض کرده بودند به کسی که ایمن بودند از آن که او خطائی و لغزشی واقع شود، یعنی خلیفه بر حق علی بن ابی طالب علیه السلام است.

أخی خاتم الرسل المصفی من القذی و مفترس الابطال فی الغمرات

یعنی: آن مأمون برادر آخر پیغمبران بود، و پاکیزه بود از هر بدی که به خاطر خلد، و درنده شجاعان بود در جنگهای عظیم.

فان جحدوا کان الغدیر شهیده

و بدر واحد شامخ الهضبات

یعنی: پس اگر انکار کنند خلافت و استحقاق امامت او را، نص روز غدیر که در عالم مشهور است گواه او است، و جوانیهای او در جنگ بدر و احد که کوههای بلندوار شاهد استحقاق خلافت او است.

و آی من القرآن تتلی بفضلہ

و ایشاره بالقوت فی اللزبات

یعنی: و گواهی می دهد بر خلافت او آیه چند از قرآن که مردم می خوانند، و دلالت می کند بر فضیلت او، و اختیار کردن مساکین را به قوت خود، در شدتها و تنگیها و قحطها. اشاره است به قصه نزول سوره کریمه هل ائی، و غیر آن از صدقات آن حضرت که عامه و خاصه روایت کرده اند.

و عز جلال أدركته بسبقها

مناقب کانت فیه مؤتلفات

یعنی: و بزرگواری خلافت، و عظمتی که در یافته است آن را به سبب سبقت گرفتن به سوی منقبتی چند که در آن حضرت بود، و دیگری پیش از او آنها را در نیافته بود.

مناقب لم تدرك بكید و لم تنل

بشیء سوی حد القنا الذربات

یعنی: آنچه مذکور شد منقبتی چند است که نمی توان یافت آنها را به مکر یا به مال، و نمی توان به آنها رسید به چیزی مگر به دم نیزه های تند برنده.

یعنی: از جمله منقبتهای آن حضرت شجاعت بی نهایت بود که اساس دین مبین به زور بازوی آن حضرت معجزنمای آن حضرت شد، و اکثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود.

نجی لجبریل الامین و اَنتم

عکوف علی العزی معا و منات

یعنی: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم راز جبرئیل امین بود، زیرا که صدای وحی خدا که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل می شد او می شنید، چنان چه خود فرموده، در وقتی که شما ملازمت می نمودید بر سجده کردن و پرستیدن عزا و منات هر دو، که بت بزرگ قریش بودند، و این خطاب با جمعی است که غصب خلافت آن حضرت کردند مانند ابو بکر و عمر.

بکیت لرسم الدار من عرفات

و أذريت دمع العين بالعبرات

این مطلع دوم این قصیده است، یعنی: گریستم برای آثار خانه خراب آن پیغمبر، که ایشان را از آنجا دور کرده بودند، و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند در عرفات، و پاشیدم آب چشم خود را به گریه کردنها.

و بان عری صبری و هاجت صبابتی

رسوم دیار قد عفت و عرات

یعنی: و بریده شد حلقهای صبر من، و به هیجان آمد شوق من، به سبب نشانه های منزلها و خانه ها که اثر آنها محو شده بود و چول و ناهموار شده بودند.

مدارس آیات خلت من تلاوة

و منزل وحی مقفر العرصات

یعنی: و آن خانه ها محل درس گفتن آیه چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می فرمودند، و اکنون به سبب جور مخالفان خالی شده اند آنها از تلاوت قرآن، چه جای تفسیر آن، و محل نزول وحی الهی بود، و اکنون عرصه های آن از عبادت و هدایت خالی و ویران و بیابان شده است.

لآل رسول الله بالخيف من منى

و بالبیت و التعریف و الجمرات

یعنی: آن خانه ها از آل رسول خدا بود صلوات الله علیهم در خیف یعنی مسجد منا، و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات منا.

دیار لعبد الله بالخيف من منى

و للسید الداعی الی الصلوات

دیار علی و الحسین و جعفر

و حمزة و السجاد ذی الثفات

یعنی: خانه‌ها بود از عبد الله پدر حضرت رسول صلى الله عليه و آله در خیف منا، و از سید و بزرگی که مردم را خواند به سوی نمازها، یعنی حضرت رسالت صلى الله عليه و آله، و خانه‌های علی ابن ابی طالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و حضرت امام زین العابدین علیهم السلام که بسیار سجده‌کننده بود، و از بسیاری سجود در پیشانی او پینه‌ها بهم رسیده بود، مانند پینه زانو و سینه شتر، و هر سال چندین مرتبه به مقراض می‌بردند آن پینه‌ها را.

دیار لعبد الله و الفضل صنوه

نجی رسول الله فی الخلوات

یعنی: و خانه‌ها از عبد الله پسر عموی پیغمبر صلى الله عليه و آله، و فضل برادر عبد الله که هم راز حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله بود در خلوتها. و ظاهرا دعبل در اینجا تقیه از مأمون کرده است که از اولاد عباس بود.

و سبطی رسول الله و ابنی وصیه

و وارث علم الله و الحسنات

یعنی: و خانه‌های دو فرزندزاده رسول خدا، و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و سایر نیکیها و کمالات.

منازل وحی الله ینزل بینها

علی أحمد المذکور فی الصلوات

یعنی: آن خانه‌ها محل نزول وحی خدا بود که وحی نازل می‌شد در میان آنها بر احمد که مذکور می‌شود نام او در نمازها. و به روایت دیگر در پسینها و بامدادها.

منازل قوم یهتدی بهداهم

فیؤمن منهم زلة العثرات

یعنی: و آنها منزلهای قومی بودند که هدایت می‌یافتند مردم به هدایت ایشان، و ایمن بودند از آن که از ایشان لغزشی واقع شود به سبب عصمت ایشان.

منازل جبریل الامین یحلها

من الله بالتسليم و البركات

یعنی: آن دیار محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا، و حلول می‌کرد در آن خانه‌ها از جانب حق تعالی، سلام کردن و برکتها.

منازل وحی الله معدن علمه

سبیل رشاد واضح الظرفات

یعنی: آن خانه‌ها بودند محل نزول وحی خدا، و معدن علم او، و راه صلاحی که راههای آن واضح و ظاهر است.

منازل كانت للصلاة و للتقى

و للصوم و التطهير و الحسنات

یعنی: منزلی چند که بودند برای نماز و پرهیزکاری، و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه، و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد.

منازل لا تیم یحل بربعها

و لا ابن صهاك هاتك الحرمات

یعنی: منزلی چند بود که نزول نکرد در ساحت آنها ابو بکر که از قبیله تیم بود، و نه عمر که فرزند صهاك حبشیه زانیه بود، و هتک کننده حرمت‌های اهل بیت رسالت علیهم السلام.

مترجم گوید: ممکن است که مراد به دیار و منزلها خانه آبادهای رفیع و منازل امامت و خلافت باشد، نه خانه‌های ظاهری، چنان که در آیه کریمه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ» گفته‌اند، و در کتاب حیات القلوب بیان کرده‌ام.

دیار عفاها جور کل منابذ

و لم تغف للایام و السنوات

یعنی: خانه چند است که اثر آنها را بر طرف کرده است ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد، و علانیه عداوت کند، و محو و خراب نشده است از گذشتن روزها و سالهای بسیار. و غرض آن است که بنای دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور ایام بر طرف شود، بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان شده است.

قفا نسأل الدار التي خف أهلها

متی عہدہا بالصوم و الصلوات

در میان عرب شایع است که خطاب عام را به صیغۀ تثنیہ می‌کنند، و جهات آن را در بحار الانوار ذکر کرده‌ام.

یعنی: بایستید ای برادران تا سؤال کنیم از خانه‌ای که اهلش سبک و کم شده‌اند، چندانگاہ است کہ روزہ و نمازها در آن بر طرف شدہ است.

غرض بیان آن است کہ سالہای بسیار است کہ از استیلای مخالفان و مغلوب گردیدن اہل بیت علیہم السلام آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شدہ است، و بدعتہای منافقان ظاہر گردیدہ است، و بہ عوض عبادت و ورع و تقوا شرب خمر و لہو و لعب و قتل نفوس و نہب اموال شیعیان شایع شدہ است.

و أين الاولى شطت بهم غربۃ النوى

أفانین فی الاقطار مفترقات

یعنی: و کجایند آنہا کہ دور گردانید ایشان را غربت مکان و دوری از جاہای خود، پراکنده در اطراف عالم، مانند شاخہ‌ہائی کہ پراکنده شوند.

هم أهل میراث النبى اذا اعتزوا

و هم خير سادات و خير حماة

یعنی ایشان‌اند اہل میراث پیغمبر ہرگاہ نسب خود را بیان کنند، و ایشان‌اند بہترین سروران و حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت.

اذا لم نناج الله فى صلواتنا

بأسمائهم لم يقبل الصلوات

یعنی: ہرگاہ مناجات نکنیم با خدا در نمازہای خود بہ نامہای مبارک ایشان، خدا قبول نمی‌کند نمازہای ما را.

مطاعيم فى الاعسار فى كل مشهد

لقد شرفوا بالفضل و البركات

یعنی: بسیار طعام دهنده و ضیافت‌کننده‌اند در پَریشانیها و قحطیها در هر محلی، به تحقیق که شرف یافته‌اند فضیلت بر دیگران و به برکتها و رحمتها و نعمتها که از ایشان به مردم رسیده است.

وما الناس الا غاصب و مكذب و مضطغن ذو إحنة و تراث

یعنی: و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غصب‌کننده حق ایشان، یا تکذیب‌کننده، که ایشان را به دروغ نسبت دهند، یا کینه‌وری که عداوت ایشان را در دل دارد، و طلب‌کننده است خونها را که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در راه دین ریخته‌اند.

إذا ذکروا قتلی بیدر و خیبر و یوم حنین أسبلوا العبرات

یعنی: هرگاه بیاد می‌آورند کشته‌شده‌های جنگ بدر و جنگ خیبر و جنگ حنین را که بر دست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند، جاری می‌گردانند آب دیده‌های خود را. اما جنگ بدر و حنین برای آن که پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ بر دست آن حضرت کشته شدند. و اما جنگ خیبر به سبب آن که دیگران گریختند و فتح بر دست آن حضرت جاری شد.

و اگر بجای خیبر احد بود مناسب‌تر بود، زیرا که در جنگ خیبر از قریش کسی کشته نشد، مگر آن که در ضمیر ذکروا منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.

فکیف یحبون النبی و رهطه و هم ترکوا أحشاءهم و غرات

یعنی: پس چگونه دوست دارند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خویشان و قبیله او را، و حال آن که از کشتن اقارب و عشائر آنها پر شده است احشای اندرونهای ایشان از کینه و عداوت.

لقد لاینوه فی المقال و أضمروا قلوبا علی الاحقاد منطویات

یعنی: به تحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری می‌کردند در گفتگوی، و پنهان می‌کردند عداوت را در دل‌هایی که پیچیده شده بر کینه دیرینه.

فان لم يكن إلا بقربي محمد

فهاشم أولى من هن وهنات

یعنی: اگر نبود خلافت مگر به قرابت و خویشی محمد صلی الله علیه و آله، چنان چه در روز سقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند، پس بنی هاشم اولی و سزاوارتر خواهند بود به خلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند، و در نسب ایشان گفتگوها نیز هست.

سقى الله قبرا فى المدينة غيثة

فقد حل فيه الامن بالبركات

یعنی: آب دهد خدا قبری را که در مدینه طیبه است به باران رحمت خود، پس به تحقیق که نازل شد در آن قبر کسی که سبب ایمنی کافه خلائق است در دنیا و آخرت با برکتهای بسیار.

نبى الهدى صلى عليه مليكه

و بلغ عنا روحه التحفات

یعنی: آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت است، درود فرستد بر او پروردگار و مالك اختیار او، و برساند خدا از جانب ما به روح مقدس او تحفه‌ها از درود و ثنا.

و صلى عليه الله ماذر شارق

و لاحت نجوم الليل مبتدرات

یعنی: و صلوات فرستد بر او حق تعالی مادام که طلوع کند خورشید از افق، و مادام که ظاهر شوند ستاره‌های شب مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را.

أ فاطم لو خلت الحسين مجدلا

وقد مات عطشانا بشط فرات

اذا للطمت الخد فاطم عنده

و أجريت دمع العين فى الوجنات

یعنی: ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که به تیغ بی دریغ اعدا بر خاک کربلا افتاده، و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده، هرآینه طپانچه بر گونه گلگون خود خواهی زدن ای فاطمه، و نهرها از آب دیده محزون بر گونه‌های گلگون خود جاری خواهی کرد.

أ فاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی

نجوم سماوات بأرض فلات

یعنی: ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین خلق خدا، و ندبه و نوحه کن بر فرزندان خود، که ستاره‌های فلک امامت و رفعت‌اند، و در زمین بیابان چون به مذلت افتاده‌اند.

قبر بکوفان و اخری بطیبة

و اخری بفخ نالها صلواتی

یعنی: قبری چند در کوفه است، و قبرهای دیگر در طیبه است، یعنی مدینه طیبه، و قبرهای دیگر در فخ مکه مشرفه است برسد به آنها صلوات من.

مترجم گوید: قبرهای کوفه اشاره به ضرایح مقدسه حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما و قبور شهدای کربلا است، و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که در کوفه و حوالی آن مدفون‌اند.

و قبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آله، و مضجع فاطمه زهرا صلوات الله علیها، و ضرایح مطهره ائمه بقیع سلام الله علیهم، و سایر سادات عالی درجات که در آن بلده طیبه مدفون‌اند.

و فخ اسم موضعی است در نزدیک مکه معظمه که اطفال را از آنجا محرم می‌گردانند. و مجمل قصه فخ آن است که حسین پسر علی پسر حسن سوم پسر حسن دوم پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که مادر او زینب دختر عبد الله پسر حسن دوم بود، در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی، و چهارم خلفای بنی عباس بود خروج کرد در ماه ذی القعدة سال صد و شصت و نه از هجرت در مدینه.

و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مرد شقی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه طیبه کرد، و آن عمری ملعون کار را بر سادات مدینه بسیار تنگ کرد، و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می‌رسانید.

چون اوائل آمدن حاجیان شد به مدینه هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سایر سادات را که خروج کنید ما اعانت شما می‌کنیم، حسین اراده خروج کرد، و جمع کرد سادات را که از جمله آنها سه پسر عبد الله بن الحسن پسر امام حسن علیه السلام بودند، که یکی یحیی نام داشت، و دیگری سلیمان، و سوم ادريس، و عبد الله

پسر حسن سوم که او را افطس می گفتند، و ابراهیم پسر اسماعیل که او را طباطبا می گفتند، و سادات طباطبا به او نسبت می رسانند، و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سوم، و عبد الله پسر اسحاق پسر ابراهیم پسر حسن دوم بودند، و دوستان و آزادکرده ها و آشنایان خود را جمع کردند.

پس بیست و شش نفر از فرزندان امیر المؤمنین جمع شدند و ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم و خروج کردند، و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند، و افطس بر منبر بالا رفت و مؤذن را جبر کرد که حی علی خیر العمل در اذان گفت.

عمری چون این صدا را شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت.

و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد، و کسی از اولاد ابو طالب تخلف ننمود از ایشان، مگر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و حسن پسر جعفر پسر حسن سوم. پس حسین بر منبر آمد و گفت بعد از حمد و ثنا: منم فرزند رسول خدا، و بر آمده ام بر منبر رسول خدا، و در حرم رسول خدا شما را دعوت می کنم که عمل کنید به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله. و مردم بعضی بیعت کردند.

در این حال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع کرد و بر در مسجد آمد، چون خواست از مرکب به زیر آید سید یحیی بن عبد الله شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد، که زره و خود و کلاهش را برید، و نصف سرش را پراند و آن ملعون از اسب سرنگون گردید، و یحیی حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند.

و در آن سال مبارك ترك که از امرای خلیفه بود به فح آمده بود، چون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید، شب پنهان کس به نزد او فرستاد که من نمی خواهم مبتلا به جنگ تو شوم، و در خون سادات داخل شوم، شب جمعی را بر سر لشکر من بفرست اگر چه ده نفر باشد برای من و من بگریزم، حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت.^{۱۱}

و کلینی رحمه الله روایت کرده است که چون حسین خروج کرد، و مدینه طیه را متصرف شد، فرستاد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را تکلیف کرد که با او بیعت کند، حضرت به نزد او رفت و فرمود: ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن، پسر عم تو محمد بن عبد الله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر علیه السلام را جبر بر بیعت کرد، و بر او لازم

شد که امری چند که نمی خواست بگوید گفت، یعنی خبر داد به آن که او کشته خواهد شد، و به چه نحو کشته خواهد شد، و کی او را خواهد کشت، اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه می دانم خواهم گفت.

حسین گفت: من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید، من شما را جبر نمی کنم اختیار با شما است.

چون به وداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای پسر عم بدان که در این سفر البته کشته می شوی، نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندند که در ظاهر اظهار اسلام می کنند و در باطن مشرک و کافرند، پس فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان من از خدا می طلبم. پس حسین بیرون رفت، و چنانچه حضرت فرمود او و اصحابش همه کشته شدند.^{۱۲}

و صاحب مقاتل الطالبیین گفته است که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شد، و شخصی را در مدینه نائب کرد، چون به فخر رسیدند لشکرهای هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند، و در آن سال از بنی عباس ملاعین عباس بن محمد، و سلیمان بن ابی جعفر، و موسی بن عیسی به حج آمده بودند، و مبارک ترک و حسن حاجب، و حسین بن یقطین نیز به ایشان ملحق شدند، و ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین ایستادند، در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح.

پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شماها را امان می دهیم، چون می دانست که بر امان ایشان اعتماد نمی توان کرد، و اگر دست بیابند ایشان را به اقبج و جوه به قتل خواهند رسانید، قبول نکرد و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد، و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند می کردند، و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می کردند، و با قلت عدد و عدم مدد جمع کثیری از آن اشقیا را به جهنم فرستادند.

تا آن که محمد بن سلیمان لعین از عقب لشکر ایشان در آمد، و اکثر لشکر حسین را به قتل رسانید، تا آن که حسین و سلیمان بن عبد الله بن الحسن، و عبد الله بن اسحاق بن ابراهیم بن الحسن، و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند، و اکثر سادات حسینی در آن روز به قتل آمدند.

و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده اند که بعد از واقعه کربلا واقعه ای بر سادات گرام عظیم تر از جنگ فخر واقع نشد.

و چون آن لشکر شقاوت اثر سرهای شهدا را به نزد موسی و عباس آوردند، جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شام حاضر بودند، آن دو ملعون از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند که این سر حسین است؟

حضرت فرمود: بلی انا لله و انا الیه راجعون، بخدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه‌گیرنده، و امرکننده بود به نیکیها، و نهی‌کننده بود از بدیها، و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت، آن ملاعین ساکت شدند و جواب نگفتند، و چون امیران سادات را به نزد هادی ملعون بردند، امر کرد که همه را به قتل آورند، و در همان روز آن سگ به جهنم و اصل شد.

و از جمعی روایت کرده‌اند: که چون هنگام وفات سلیمان او را تلقین شهادتین می‌کردند، و او شعری می‌خواند که مضمونش این است که کاشکی مادرم مرا نمی‌زائید و به جنگ حسین و اصحابش نمی‌رفتم.^{۱۳}

و در مقاتل روایت کرده است که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر آبهای غطفان تا صبح آن قبیله نوحه جن را می‌شنیدند که اشعار می‌خواندند و بر ایشان گریه می‌کردند.^{۱۴}

و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در فح از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود: جبرئیل نازل شد و گفت: یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد، و ثواب کسی که با او شهید شود دو برابر شهیدان دیگر است.^{۱۵}

و ایضا روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز در فح فرود آمد و نماز کرد و فرمود: در اینجا مردی از اهل بیت من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد کرد به سوی بهشت.^{۱۶}

۱۳ . بحار الانوار ۴۸ / ۱۶۴-۱۶۵ از مقاتل الطالبيين ص ۳۰۰.

۱۴ . مقاتل الطالبيين ص ۳۰۶.

۱۵ . بحار الانوار ۴۸ / ۱۷۰.

۱۶ . بحار الانوار ۴۸ / ۱۷۰.

مترجم گوید: از این احادیث مستفاد می‌شود که حسین دعوی امامت نکرده باشد، و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند، و اگر غالب شود حق را به امام زمان بدهد، چنان چه احادیث در باب او و در باب زید به این مضمون وارد شده است.

وقبر بباخمری لدی الغربات

و اخری بأرض الجوزجان محلها

یعنی: و قبر چند دیگر که زمین جوزجان خراسان محل آنها است، و قبری که در باخمری است در غربت و دور از دیار ایشان.

و اول اشاره است به قتل یحیی پسر زید شهید که بعد از شهادت پدرش به خراسان رفت، و در آنجا خروج کرد در زمان ولید پلید از خلفای بنی امیه، و در جوزجان او را شهید کردند و بر دار کشیدند، و بردار بود تا ابو مسلم مروزی خروج کرد و او را به زیر آورد و دفن کرد.

و دوم اشاره است به قتل ابراهیم پسر عبد الله بن الحسن که بعد از کشته شدن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدتها حکومت کرد، و آخر در باخمرا که شانزده فرسخی کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون شد، و تفصیل این قصه‌ها مناسب این ترجمه نیست، و در کتاب حیات القلوب ان شاء الله مذکور خواهد شد.

تضمنها الرحمن فی الغرفات

و قبر ببغداد لنفس زکیة

یعنی: و قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمان به رحمت خود فرو گرفته است در غرفه‌های بهشت.

و ابن بابویه رحمه الله روایت کرده است که دعبل گفت: چون به این موضع قصیده رسیدم، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

می‌خواهی در این موضع دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود؟

گفتم: بلی ای فرزند رسول خدا، پس حضرت این دو بیت بعد را فرمود:

ألحت علی الاحشاء بالزفرات

و قبر بطوس یا لها من مصیبة

الی الحشر حتی یبعث الله قائما

یفرج عنا الغم و الکربات

یعنی: و قبری که در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است که پیوسته آتش حسرت در درون می‌افروزد با ناله‌های جان‌سوز تا روز حشر، تا روزی که حق تعالی بر انگیزد و ظاهر گرداند قائمی را که فرج می‌دهد و زائل می‌گرداند از ما غم را در کربتها و شدتها.

علی بن موسی ارشد الله امره

و صلی علیه افضل الصلوات

یعنی: صاحبان قبر علی پسر موسی است، خدا به اصلاح آورد امر او را، و درود فرستد بر او بهترین درودها.

مترجم گوید: ظاهرا همان دو بیت از حضرت امام رضا علیه السلام است، و بیت سوم را دعبل اضافه کرده است، بعد از آن که حضرت آن دو بیت را اضافه نمود.

و به روایت ابن بابویه دعبل گفت: یا بن رسول الله آن قبری که در طوس خواهد بود قبر کیست؟ حضرت فرمود: قبر من است، و منقضی نخواهد شد شبها و روزها تا آن که بگردد شهر طوس محل تردد شیعیان من و زائران من، به درستی که هر که در طوس و غربت من زیارت کند مرا با من باشد در درجه من در روز قیامت، و گناهانش آمرزیده شود.

فأما الممضات التي لست بالغا

مبالغها منی بکنه صفات

قبور بطن النهر من جنب كربلا

معرسهم منها بشط فرات

توفوا عطاشا بالفرات فليتني

توفيت فيهم قبل وفاتي

یعنی: پس اما آن مصیبتها که دل مرا سوخته و به درد آورده است، و چندان که سعی کنم وصف آنها چنان چه باید نمی‌توانم گفت، اندوه بر صاحبان قبری چند است که واقع‌اند در نزدیک نهری که از پهلوی کربلا جاری است، و در آخر شب اگر در آنجا نزول نمایند وقت چاشت به نهر فرات می‌رسند، وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات، چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از وقت مردن می‌مردم.

مترجم گوید: فرات نهر بزرگی است که در پنج فرسخی کربلای معلا می‌گذرد، و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلا می‌آمده و به کوفه می‌رفته، و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است، و آن نهر بود که بر روی حضرت امام حسین علیه السلام بستند، و اثر آن نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس رضی الله عنه ظاهر است، و عباس از آن نهر آب برداشته بود که برای لب تشنه‌گان اهل بیت علیهم السلام بیاورد، او را در میان گرفتند، و در حوالی آن نهر او را شهید کردند، لهذا دور از سایر شهدا در آنجا مدفون شده.

و ابن علقمی که وزیر مستعصم بود و از علمای شیعه بود، و او باعث بر طرف شدن مستعصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است، چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون به کربلا تشریف آوردند خطاب به این نهر کردند که تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و می‌آئی، به این سبب ابن علقمی سد آن نهر را خراب کرد، و آن باعث خرابی شهر کوفه شد، و به این سبب آن نهر مسما شد به نهر علقمی، زیرا که خراب‌کننده‌اش او بود.

و غرض شاعر بیان زیادتى شناعة اعمال قبیحه آن کافران است که با آن که سید شهدا و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچک و نزدیکی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع کردند، تا آن که همه با لب تشنه شهید شدند.

سقتنی بكأس الشكل و الفطعات

الى الله أشكو لوعة عند ذكرهم

یعنی: بخدا شکایت می‌کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می‌کنم ایشان را که به من می‌آشامند کاسه‌های ماتم‌زدگی و رسوائی را.

مصارعهم بالجزع و النخلات

أخاف بأن أذارهم فتشوقنى

یعنی: می‌ترسم از آن که زیارت کنم ایشان را، پس به هیجان آورد حزن مرا دیدن محل شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقع‌اند در میان وادی و نخلستان.

لهم عقرة مغشية الحجرات

تقسمهم ريب المنون فما ترى

یعنی: پراکنده کرده است ایشان را حوادث روزگار، پس نمی‌بینی از برای ایشان خانه و ساحه که مردم وارد شوند در حجره‌های آن یا جوانب آن.

مدینین انضاء من اللزبات

خلا أن منهم بالمدينة عصبه

یعنی به غیر از آن که جمعی از ایشان در مدینه مشرفه هستند با مذلت و خواری و سخافت و لاغری از محن و شدائد روزگار ...^{۱۷}

تنکبت لاواء السنین جوارهم و لا تصطليهم جمرة الجمرات

یعنی: صاحبان قبرها نمی‌گردد، زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خودند و از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی‌تواند رسید، و حرارت اخگرهای جهنم به ایشان نمی‌رسد.

وقد کان منهم بالحجاز و أرضها مغاوير نحارون فی الازمات

یعنی: و به تحقیق که بودند از جمله آن سادات رفیعة الدرجات گروهی در حجاز مکه و زمینهای حوالی آن بسیار غارت کنندگان دشمنان را، و بسیار نحر کنندگان شتران را در قحط سالها.

حمى لم تزره المذنبات و أوجه تضىء لدى الاستار و الظلمات

یعنی ایشان را بارگاه و حرم سرای بود که زنان گناه کار به زیارت ایشان نمی‌توانستند رفت، چه جای آن که اهل آن گناه کار باشند، و رؤی چند داشتند که روشنی می‌بخشید در زیر پرده‌ها و تاریکیها.

إذا وردوا خیلا بسمر من القنا مساعیر حرب أقحموا الغمرات

یعنی: هرگاه وارد می‌شدند بر لشکری سواران با نیزه‌های گندم‌گون افروزنده آتش حرب خود را بی‌باکانه داخل می‌کردند، و می‌افکندند در دریا‌های جنگ.

فان فخرؤا یوما أتوا بمحمد و جبریل و الفرقان و السورات

۱۷ . در نسخه اصل در اینجا سفیدی به قدر چهار سطر می‌باشد.

یعنی: اگر فخر کنند روزی می‌آورند محمد صلی الله علیه و آله را، یعنی نسب خود را به آن حضرت ذکر می‌کنند، و جبرئیل علیه السلام و قرآن مجید را ذکر می‌کنند، که بر جد ایشان نازل شده‌اند، و سوره‌های قرآن را یاد می‌کنند که در شأن ایشان فرموده است.

وعدوا علیا ذا المناقب و العلی

و فاطمة الزهراء خیر بنات

یعنی: و می‌شمارند علی را که صاحب منقبت‌های بی‌احصا است، و صاحب رفعت و علا است، و فاطمه منوره زهرا را که بهترین دختران عالمیان است.

و حمزة و العباس ذا العدل و التقی

و جعفرها الطیار فی الحجابات

یعنی: و می‌شمارند حمزه را و عباس را که صاحب عدالت و پرهیزگاری بود، و جعفر ایشان را که پرواز کرده در حجاب‌های عزت و شرف...^{۱۸}

ستسأل تیم عنهم و عدیها

و بیعهم من أفجر الفجرات

یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابو بکر که از قبیله تیم است، و از عمر که از قبیله عدی است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید...^{۱۹}

و هم عدلوه عن وصی محمد

فبیعتهم جاءت عن الغدرات

ولیهم صنو النبی محمد

أبو الحسن الفراج للغمرات

یعنی: ایشان گردانیدند خلافت را از وصی محمد صلی الله علیه و آله، پس بیعت ایشان آمد بر سبیل مکرها و حيله‌ها. ولی و امام ایشان برادر و همتای پیغمبر است یعنی محمد صلی الله علیه و آله، و او ابو الحسن است که فرج دهنده غم‌های عظیم بود از حضرت رسول، یا شکافنده لشکرهای انبوه بود.

۱۸ . در نسخه اصل در اینجا به قدر سه سطر سفید می‌باشد.

۱۹ . در نسخه اصل در اینجا به قدر چهار سطر سفید می‌باشد.

ملاّمك فى آل النبى فانهم

أحبائى ما داموا و أهل ثقاتى

تخيرتهم رشدًا لِنفسى انهم

على كل حال خيرة الخيرات

يعنى: دور دار ملامت خود را از من در محبت آن پیغمبر، زیرا که ایشان دوستان من اند تا هستند، و اهل اعتماد من اند، اختیار کرده ام ایشان را برای صلاح نفس خود، زیرا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیدگانند.

نبذت اليهم بالمودة صادقًا

و سلمت نفسى طائعا لولائى

فيا رب زدنى فى هواى بصيرة

و زد حبهم يا رب فى حسناتى

يعنى: محبت خود را به سوى ایشان افکنده ام از روى صدق و راستى، و تسليم کرده ام جان خود را به طوع و رغبت از برای واليان و امامان خود، پس ای پروردگار من زياد کن بينائى مرا در محبت ایشان، و ثواب محبت ایشان را زياد کن در حسنات من.

سأبكيهم ما حج لله راكب

و ما ناح قمرى على الشجرات

و انى لمولا هم و قال عدوهم

و انى لمحزون بطول حياتى

يعنى: پس بر ایشان خواهم گريست مادام که حج کند از برای خدا سواره ای، و مادام که ناله و نوحه کند قمرى بر درختان، و به درستی که من دوست و معتقد ایشانم، و دشمنم با دشمنان ایشان، و به درستی که من اندوهناکم از درازى عمر و زندگانی خود، زیرا که ایشان را در این احوال نمی توانم دید، یا می خواهم جان خود را فدای ایشان کنم.

بنفسى أنتم من كهول و فتية

لفك عتاة أو لحمل ديات

و للخیل لما قيد الموت خطوها

فأطلقتم منهن بالذريات

یعنی: جان خود را فدای شما می‌کنم ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت ...^{۲۰}

احب قصی الرحم من أجل حبکم

و أهجر فيکم زوجتی و بناتی

یعنی دوست می‌دارم آنها را که خویش من نیستند، یا خویشی دور دارند هرگاه دوست شما باشند، و دوری می‌کنم از زن خود و دختران خود اگر شیعه و موالی شما نباشند.

و أکتم حبیکم مخافة کاشح

عنید لاهل الحق غیر موات

یعنی: و پنهان می‌کنم محبت شما را از ترس دشمنی که پنهان می‌کند دشمنی خود را و معاند اهل حق است و موافق در مذهب نیست.

فيا عين بکیهم وجودی بعبرة

فقد آن للتسکاب و الهملات

یعنی: ای دیده‌گریه کن بر ایشان، وجود و بخشش کن به آب دیده، پس به تحقیق که وقت آن شده است که فرو ریزد آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردانی.

لقد خفت فی الدنيا و أيام سعيها

و انی لارجو الامن بعد وفاتی

یعنی: سوگند می‌خورم به تحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا، و به درستی که امید دارم که ایمن باشم به برکت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت.

ألم تر أئی مذ ثلاثون حجة

أروح و أغدوا دائم الحسرات

۲۰ . در نسخه اصل در اینجا به قدر سه سطر سفید می‌باشد.

یعنی: آیا نمی‌بینی که مدت سی سال است که پسین و بامداد بر من می‌گذرد، و پیوسته در حسرتم از مظلوم بودن اهل بیت رسالت.

أرى فيئهم فى غيرهم متقسما و أيديهـم من فيئهم صفرات

یعنی: می‌بینم حقوق ایشان را از خمس و غنائم و انفال و غیر آنها که مال امام و اقارب او است در میان غیر ایشان قسمت می‌شود، و دستهای ایشان از حق ایشان خالی و تهی است.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: راست گفتی ای خزاعی، و گریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود، نه از برای دنیا، جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت.

و كيف اداوى من جوى بى و الجوى امية أهل الكفر و اللعنات

و آل زیاد فى القصور مصونة و آل رسول الله منهتكات

یعنی: چگونه دوا کنم از سوزش دلی که دارم، و سوختن دل من از آن است که بنی امیه که اهل کفر و لعنتها بودند، و آل زیاد ولد الزنا در قصرها مصون و محفوظ باشند، و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند، و بر شتران سوار کرده شهر به شهر گردند، این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا می‌توان کرد.

سأبكيهم ماذر فى الافق شارق و نادى مناد الخیر بالصلوات

و ما طلعت شمس و حان غروبها و باللیل أبکیهم و بالغدوات

یعنی: بعد از این خواهم گریست همیشه، مادام که طالع شود در افق آفتابی، و مادام که ندا کند منادی رسول، یا منادی به سوی خیر به نمازها، یعنی مادام که بانگ نماز گویند، و مادام که طلوع کند آفتاب، یا نزدیک غروب آن شود، و در شب خواهم گریست و در بامدادها.

دیار رسول الله أصبحن بلقعا

و آل زیاد تسكن الحجرات

و آل رسول الله تدمی نحورهم

و آل زیاد ربة الحجلات

و آل رسول الله يسبی حريمهم

و آل زیاد آمنوا السربات

یعنی: خانه‌های حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی و ویران گردیده بود، و آل زیاد در حجره‌های خود به ناز و نعمت ساکن بودند، و آل رسول خون از گلوهای ایشان می‌ریخت از قید و بند و زنجیر، و آل زیاد صاحبان حجله‌های ناز بودند و آل حضرت رسالت حرمت ایشان را اسیر می‌کردند، و آل زیاد در راه‌ها ایمن بودند.

إذا و تروا مدوا الی و اتریبهم

أكفا عن الاوتار منقبضات

یعنی: هرگاه جنایتی یا قتلی بر ایشان وارد می‌شد، نمی‌توانستند دعوای خون و دیه بر ایشان بکنند، محتاج می‌شدند که دراز کنند به سوی ایشان از برای سؤال دستی چند را که از طلب جنایت کوتاه و منقبض بود.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت دستهای مبارك خود را گردانید و گفت: بلی و الله کوتاه است دستهای ما از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده و می‌شود.

فلو لا الذي أرجوه فی اليوم أوغد

تقطع نفسی أثرهم حسرات

یعنی: پس اگر نبود آنچه من امید دارم آن را که امروز واقع شود یا فردا، پاره پاره می‌شد جان من از پی ایشان از جهت حسرتها.

خروج امام لا محالة خارج

يقوم علی اسم الله و البركات

يمیز فينا كل حق و باطل

و یجزی علی النعماء و النقمات

یعنی: آنچه امید دارم بیرون آمدن امامی است که البته باید بیرون آید و قیام نماید به امامت، به نام خدا و یاری او و با برکتهای بسیار، و تمیز دهد در میان ما، و ظاهر گرداند هر حق و باطلی را، و جزا می دهد مردم را بر نعمتها و بر عقوبتها.

به روایت ابن بابویه رحمه الله دعبل گفت: چون من این دو بیت را خواندم، حضرت امام رضا علیه السلام بسیار گریست، پس سر به سوی من بلند کرد و گفت: ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا می دانی کیست آن امام؟ و کی قیام خواهد نمود؟ گفتم: نه ای مولای من مگر آن که شنیده ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد کرد و پر از عدالت خواهد نمود.

پس حضرت فرمود: ای دعبل امام بعد از من محمد پسر من است، و بعد از محمد پسر او علی امام است، و بعد از علی پسر او حسن امام است، و بعد از او حجت قائم امام است، که در غیبت او انتظار او خواهند کشید، و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر يك روز البته حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت، چنانچه پر از جور شده باشد.

و اما آن که چه وقت بیرون می آید خبر دادن از وقت است، و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کی بیرون خواهد آمد قائم از فرزندان تو؟ فرمود:

مثل بیرون آمدن او مثل قیامت است، که حق تعالی فرموده است که به غیر از خدا کسی نمی داند خصوص وقت آن را، و بی خبر و به ناگاه خواهد آمد.

فغیر بعید کل ما هو آت

فیا نفس طیبی ثم یا نفس فابشری

أری قوتی قد آذنت بثبات

و لا تجزعی من مدة الجور انی

یعنی: پس ای جان من خوش باش، پس ای نفس شاد باش، پس دور نیست هر چه البته آمدنی است، و جزع مکن از طول مدت جور مخالفان، به درستی که من می بینم قوت خود را که اعلام می کند و خبر می دهد که ثابت و باقی است.

و به روایت دیگر: گویا می بینم که دولت مخالفان خبر می دهد به پراکندگی.

فان قرب الرحمن من تلك مدتی

و آخر من عمری و وقت وفاتی

شفیت و لم أترك لنفسی غصة

و رویت منهم منصلی و قناتی

یعنی: پس اگر نزدیک گرداند رحمان به آن دولت مدت عمر مرا، و تأخیر نماید از عمر من و وقت وفات، تشفی خاطر خود می‌کنم از ایشان، و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمی‌گذارم، و سیراب می‌گردانم از خون ایشان شمشیر و نیزه خود را.

فانی من الرحمن أرجو بحبهم

حیة لدی الفردوس غیر بتات

عسی الله أن یرتاح للخلق انه

الی کل قوم دائم اللحظات

یعنی: به درستی که من از خداوند مهربان امید دارم به سبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی‌شود هرگز، شاید حق تعالی رحم کند بر خلائق، و بر انگیزد برای ایشان چاره‌ای که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان، به درستی که حق تعالی نسبت بهر قوم پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.

فان قلت عرفا أنکروه بمنکر

و غطوا علی التحقيق بالشبهات

یعنی: پس اگر بگویم سخن نیکی را انکار کنند آن را به سخن بدی که در برابر آن گویند، و به پوشانند تحقیق خود را به شبهه‌ها.

تقاصر نفسی دائما عن جدالهم

کفانی ما ألقى من العبرات

یعنی: کوتاهی می‌کند نفس من پیوسته از جدال کردن با ایشان، به جهت نادر برابر گفتن ایشان، بس است مرا آنچه می‌ریزم از

اشکهای اندوه و حسرت.

أحاول نقل الصم عن مستقرها

و اسماع أحجار من الصلدا

یعنی: اراده‌ای که من کرده‌ام که ایشان را به حجت و برهان و موعظه هدایت کند، مانند آن است که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد و به سنگهای صلب سخن بشنواند.

فحسبی منهم أن أبوء بغصة

تردد فی صدری و فی لهواتی

یعنی پس بس است مرا از ایشان آن که بر گردم با اندوهی که در گلویم گره شده باشد، و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت، پس متردد باشد میان سینه و حلق من.

فمن عارف لم ينتفع و معاند

تمیل به الالهواء للشهوات

یعنی: بعضی از مخالفان عارفی است به حق، که به علم خود منتفع نمی‌شود، و بعضی معاندی است که میل می‌دهد هواهای نفسانی او را به سوی شهوتها و خواهشها.

كأنك بالاضلاع قد ضاق ذرعها

لما حملت من شدة الزفرات

یعنی: نزدیک است و گویا می‌بینم که دنده‌های پهلوهایی من عاجز شده است از برای آنچه بار کرده‌ام بر آنها، و پنهان کرده‌ام در آنها از آه سوزناک و ناله دردآمیز. چنان که شاعر گفته است:

ناله را هر چند می‌خواهم که پنهان برکشم

سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است:

فيا وارثي علم النبي و آله

عليكم سلام الله دائم النفحات

لقد آمنت نفسي بكم في حياتها

و اني لارجو الامن عند مماتي

يعنى: پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که شمیمش پیوسته در وزیدن باشد، به تحقیق که ایمن بود جان من به برکت شما در حال حیات من، یا ایمان آورد به شما در حیات من، و به درستی که امید دارم که در امان باشم به شفاعت شما از عذاب خدا نزد مردن من.

تمام شد ترجمه قصیده غرائی دعبل رضي الله عنه بر سبیل اختصار، و التوکل علی الله العزيز الغفار، و ارجو شفاعة أئمتي في دار القرار، صلوات الله عليهم ما تعاقب الليل و النهار.